



کتابخانه
مجلس شورای اسلامی

۸۷۶۰

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۸۷۶



بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

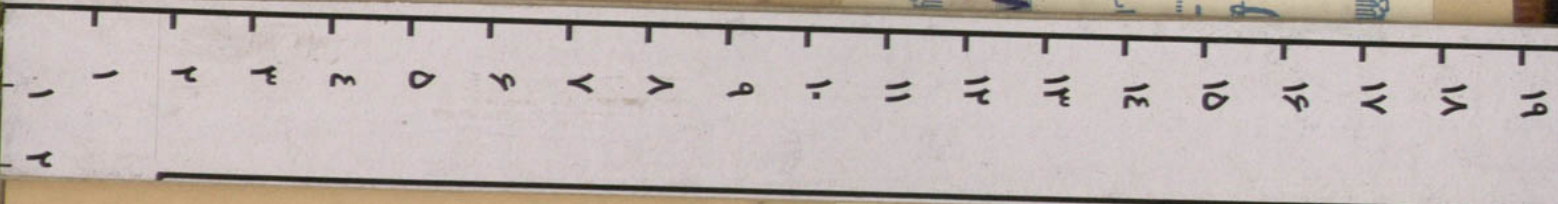
کتاب: ترجمه ابن الوران

مؤلف: سید محمد طهرانی

موضوع: تاریخ

شماره قفسه: ۸۷۴

۸۷۴۰



کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۱۴۱۸
فیلدوتیک تاسیس ۲۳ ۴۳

بازدید شد
۱۳۸۲

۱
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: ترجمه روح القرآن
مؤلف: مرتضی مطهری
موضوع: تفسیر
شماره ثبت کتاب: ۸۳۷۴۶
۸۷۶۰



Handwritten Persian text on the left page, including a signature and a date. The text is written in dark ink and is partially obscured by a large, irregular water stain at the bottom of the page.

۶۲۳

بازرسی شد

۲۲ - ۲۳



۸۷۶۰

۸۴۷۴۶

فهرست کتب خطی و چاپی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تألیف: دکتر سید علی حسینی
مطبع: انتشارات اساطیر
تهران، ۱۳۵۰
این کتاب به مناسبت افتتاح کتابخانه
مجلس شورای اسلامی تهران در سال
۱۳۵۰ تألیف گردیده است.
مجموعه اول

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين
 این کتاب ترجمان قرآن است و ترجمان **پیش**
 ترزفانت و در وی سه لغت ترجمان و ترجمان
 و ترجمان ترجمه تفسیر کردن زبان عربی و دیگر لغت
 و لغت و لغت و لغت و لغت و لغت و لغت و لغت
 یا بجای ای عوذ بالله پناه بیکرم بخدای من الشیطان
 از دیو الشیاطین **بسم** الرحمن و لغت و لغت و لغت
 نام الاسماء و الاسامی **بسم** الله و الله خدای عزای
 پریش الرحمن بسیار بخشیند **بسم** الرحمن امر زنده
سوره الفاتحه الحمد لله و ستمش و ستمش
 پروردگار و عالم این جهان و آن جهان و ستمش
 افریده است اندران **بسم** العالمون **بسم** الملک الملک
 خداوند جزئی شدن **بسم** الملک و الملک پادشاهی
 و پادشاه شدن **بسم** روز الایام **بسم** اللین
 جزا دادن ایام ترا عبادت پرستیدن **بسم**
 یاری خواستن **بسم** و البدایه راه نمودن **بسم**

و السبیل

و السبیل و التمر الطراه الاستفانیه مراتب شدن
 الذی ان سرور الذان ان دوم و الذین ان
 جماعت مروان **بسم** ان زن اللسان ان دو
 زن اللسان و اللسان و اللسان ان جماعت زنان
 الانعام نعمت دادن علی **بسم** ان مروان
 دوم و جماعت مروان **بسم** ان زن جماعت
 سخن جماعت زنان غیر جز العقب خشم کردن لایه
 الضلال و الضلالت مکراه شدن امین و امین جنین
 با و **بسم** ای اما الله اعلم خدای که
 میداند و آن کتاب نوشته است **بسم**
 بشک افکندن **بسم** ان ایمان کردن
 و ایمین کردن ایمین العیب با پیدا **بسم**
 چیزی ویران مداومت نمودن **بسم** نماز و دعا
 و درود و ماجده **بسم** ان الرزق روزی دادن
 و روزی **بسم** ان الرزق بقدر کردن **بسم**
 الیک تو قبلك پیش از تو **بسم** ان سرری الاقبا

یقین دانستن چنانکه هیچ کجا نماند اولیک آن کوه
مردان الاطاح رستن از مکره و پروزی یافتن
این بدان بدستی کفر ناکر و بدین سواد یک
الاستواء یکسان شدن انفرادی کردن الغنم
مهر کردن القلب و القلب بافتن التبع شوالی
الاسماع فی البصر یا فی الابعار فی التبع
پوشش الخراب بطنیه العظیم بزرگ الناس
والانس مردمان لانسان مردم القول گفتن و گفتار
الآخر بازمین الحاد و الحاد بیکدیگر افروختن
الخروج و الخزیعت کسی را فروختن النفس تن و جان
و خون الشعر دانستن المرض بیماری و بیمار شدن
الزید و الزیاده افروختن کردن و افروختن شدن
الالبیه و درناک القول و القیوه لویون الذهب
و الذهب دروغ گفتن از و ادا چون الاف و تباہ
کردن الارض زمین الاصلاح بصلح آوردن الا
بدان و کاه باش السیفه بخر و السعاه با بخر العظیم

دانش الفقه و دین در سیدن الخلاء و الخلاء
خالی شدن و بگذشتن مع با معکم یا شما الاستماع
افروختن دانستن المذکب شدن و افروختن کردن
الطیبات از حد در گذشتن الغنم کشته شدن
الاشترای خریدن و فروختن الرجح سود و
سود کردن التجر و التجارت بازرگانی کردن
الاستقاء راه راست یافتن المثل دستان
الاستقاء الترف و خوشن النار آتش الاغما
روشن کردن و روشن شدن جمله کرداگر
او الذباب رفق النور روشنایی ذب الله
نوریم مرد خدای روشنایی باث ترا التفرک
را کردن الطیبه یا یکی الثقات با با الاصل
و دین الصمیر کرمی الاصر کر الاصره طاعت
التلم کلمی الالبم کلمت البکره المع کوری الای
کور العی و الرجوع و الرجعی و الرجح با کرم
الرجح بازرگانی دین الصیب باران پایی

السماء آسمان الرعد بانك ابر البرق آتة الجبل
كردن وگردانیدن الاصلع انكشت الاصلع **جماعت**
الاذن كوش الاذان **جماعت** الصاعقه باره آتش
ملاك كته كراز آسمان فرود آيد يا بانك سحبت
ابر الصواعق **جماعت** الخذر ترسيدن الموت
مردن ودرگ الاطمانه كره در آمدن ودر استن
الكود و المقادير ترويك شدن بكارى از بركارى
شروع كردن دوران الخطف ريدون كلى ترويك
كل سمه المنى رقتن الاضلام تاريك شدن و تاريك
كردن القيام ايتادن و برخواستن ان
دلوكر المشيه خواستن التى غير القدير توان
القدرة تواناى و توانا شدن يا انما الناس
اى مردمان الخلق افریدن و انمازه كردن
و دروغ گفتن الفرائض بستر البناء بنا كرده
شده چون خيمه و خانه و بنا كردن الماء آب الميا
جماعت الاخراج برون آوردن التمره ميوه

التمرة

جماعت التسمي الاذنيه التسمين فرود
فرستادن بر كنده العبد بنده الايمان و ايمان
النورت ياره از قران فاتوره النورت بن يمان
سورتن المنى مانند الدعاء خواندن و التسميه
كواد و محافضه و كته و در راه خداى التسميه
جماعت دون جزا الصدق رات لفتن و رات
كردن و عده الفعل كاره كردن الفعل كاره و الاقبا
جماعت الوقود التى افروزه و الوقود افروزه
شده التى الحجارة تسكده الحجارة تسكده
ماده كردن التسميه فرود دادن الفعل كاره
كردن و كاره الصلح و الصلح نيك شدن
الجته بنت و بختان الججات **جماعت** الجرات
و الجريان رفتن آب و تحت زير النهر جوى آب
الانهار **جماعت** التى بيك يكد كره مانند شدن الزمان
زن و شوهر خفت و كونه الازواج **جماعت** التظهير
پاك كردن الخلود جاويد شدن و الاستحواذ

شرم داشتند و زنده گذاشتند الضرب
رقن و زدن و بیدار کردن البعضه پیش فون
زیر الحق و دست الارادة خواستن الاضلال
کراه کردن الکثیر بسیار الکثرت بسیار شدن
العقوب و الفتوح از فرمان خدای پروردان
التقص عمدت العهد همان وزیر مهارت و
کردن بعده پس الميثاق عهد استوار و انجام
عهد را بان استوار گشته چون سوکند و مانند
آن القطع بریدن الامر فرمودن و کار و فرمودن
الوقل و القبيلة بوست الحشر و الحشر ان زیبا
کار شدن کیف چگونه المیت و المیت مرده
الاموات جماعت الاحیاء زنده کردن الاموات
میرانیدن الجمع همه الاستواء راست شدن
و قصد جزی کردن التسوية راست کردن
السبع و السبعة سفت السموات آسمانها
العظیم یک دانا الملک فرشته الملائکة جماعت

المخيفة

المخيفة انک بجای دیگری الاستد التفک خون بخن
الدم خون الذما الذما التسبیح خدا را به پا
یا و کردن التفدیس پاک صفت کردن البعلم
آموزانیدن آدم پدر آدمیان جماعت العرض
عرضه کردن الاباء خرد ادان سبحانک پاک
و دوری از همه عبادات تو مذکر انما شما
و مذکر اتق جماعت انت تو مؤنث انما
شماره مؤنث انتم جمع الکلم دست کار و دست
کنار الابداء انکار کردن الکتبة والکتاب
پوشیدن راز و نهان کردن جزی التجو و
جزی نهادن ایس پدر دیوان الاباء
سر باز زدن الاستکبار کردن کشی کردن
الکون آرامیدن الاکل خوردن المرغف
فراخ عیش شدن جماعت انجا القربان نزدیک
شدن الشجرة درخت الاشجار جماعت الظلم
ستم کردن الانزال بغز انیدن الاراکت

دور کردن النوبه فرود آمدن التعويض باره القول
و^{ثمن} الاستغفار آرام گرفتن المناج بر خوردار
الحسن مکام التلغ چیزی از کسی فرار گرفتن و ش
باز شدن العلمه سخن الکلمات جماعت التوبه
والتوبه و المقاب از کینه بازگشتن و توبه
قبول کردن التبع و الساعت بی روی کردن
الخوف و المخاف ترسیدن الخرن از ده کین
شدن التدب بد روغ داشتن الآب
نمان الآب جماعت الصاحب یا الاصحاب
جماعت الابن سه الاباء و البنون جماعت
اسرائیل يعقوب يعقوب يعقوب يعقوب يعقوب يعقوب
الغمة تکوی الایفاء و فا کردن و قام کردن
الرهف و الرهف و الرهف ترسیدن
التصدیق راست کوی داشتن الاول الاول
التمن بما القليل انک العلمه انک شدن
اللبس پوشانیدن چیزی یا المجن چیزی

دیگر بوی

دیگر بوی الباطل نادرست الآباء داون الز
انچه فریفته است داون از مال الزکوع بست ضم
داون البز و المز تکوی کردن و راست شدن
النیان فراموش کردن التلاوت خواندن
العقل در یافتن و خردمند شدن القبر تکیه
کردن الکثیره کران و مشوار لحقوع فروتنی
کردن الظن کمان بردن و بدرستی دانستن
الملاقات و اللقاء کسی را دیدن و بخری
رسیدن التفصیل فصیلت داون الخواء
کزار کردن حق از کسی پاداش داون القول
پذیرفتن التعاضه خواهش کردن الاحد
گرفتن العدل مانند از غیر جنس و داد کردن
و برابر کردن النقره و النقره باری کردن
التنجیه رسانیدن الآل خانان و چهر روان
فرعون و جالوت و قارون و هکامان هر کنیم
کافریه التوم ریخ رسانیدن التوبه بدی

کوه

التدريج سياركشتن النساء والنسوة والنسوان
زنان المرأة زن البلاء آزمودن بمشقت يا
بعمت الفرق جدا کردن الجور يا الجور والجار
والجور جماعت الانجاء زمانيدن الاغراق غرق
کردن النظر كبريتن وحشم داشتن المواعدة
بايد كبر وعده کردن الوعد والعهدة وعده کردن
الاربعين جهل الليل شب الغيبة كبر الاخذ
فرا گرفتن العجل كوسال بعد شين العفو كنه اركب
درگذشتن وافرودن الشكر والشكر سباسب
داری کردن الفرقان جدا کردن میان حق و
باطل و جدا كنده میان این مردود القوم كرده
مردان الباری آفریننده البرة آفریدن الفضل
كشتن خير كلم بهتر است برای شما عند ترويك الزيادة
ديدن و دانستن الجهر والجمرة اواز برداشتن
و آشكارا کردن البعث زنده کردن و برکاري
داشتن و فرستادن و عهد کردن التظليل

سایه بان کردن

سایه بان کردن الغمام ابری که آفاق به پوشد
المن ترتبین السکوی ورتیح الطیب والطیبة
حظل و پاک و خوش الطیبات جماعت الدخول
در آمدن القریب ویم معنده القرية این و الباء
در الابواب جماعت الحطة کلمه که مکنس آن کن
از کوبیده بردارند المعقرة والعقران آفریندن
الحطية کناه الخطايا جماعت الاحسان نیکویی
کردن التبديل بدل کردن الزجر عذاب الاستسقاء
آب خواستن العطابوب دستی العصب جماعت
الانفجار روان شدن آب اثنا عشرة دوازده
العين چشم و چشمه والعین والعیون جماعت
قد بدستی المشرب آب شخو ز الشرب اشامیدن
العشی تباهی سخت کردن الطعام خوردن الا
طعمية جماعت الواحد کلمی الامات رو یا نیدن
البقل تره الققاء خیار القوم القوم العیش حرم
البصل پیاز الاستبدال بدل گرفتن ادنی فرود مایه

ويزيد تر الدماء ما كس وحوار شدن المهر شدن
الوَال والمثلثة حواسن وپرسیدن الذل والذلة
والمثلثة حواسن المثلثة بجا ركي البوء باز
كش و سزاوار شدن و باء و بقیب من الذم
شدن بخشی از خدای البئی انما از خدا خبر دهد
الاحیاء و البیون جماعت المعصية و العیسان
نا فرمائی کردن الاعتداء از حد در گذشتن البوء
و البیادة توبه کردن و جهود شدن النقران
ترسا التصاری جماعت الصافی انما از دینی برقی
شود الاجر من ذالرفع برداشتن الطور كوه القوة
برو من شدن التعلی بر كشتن و با کسی دوستی
و بکار کسی قیام نمودن لولا اكره الفضل افزونی
و بگوئی الرحمت الرحم و المرحمة بخودن البت
شبه القرد كی القروذ و القردة جماعت الخوة
دور شدن الكمال عقوبتی كبریا ن بذكر كنه البعد
بن بدیهاش آن خلفا پس آن الموعظة نه الوعظ

الاحیاء و البیون
جماعت المعصية و العیسان

والعظمة

والعظمة بند داون الفعج كلو بریدن البقرة
بیت كاو الفع و افسوس الجمل و الجملات نادان
شدن التبین پیدا کردن و پیدا شدن العارض
پر كار البكر جوان العوان میانه نه پرونده جوان
بن میان الكون رنگ الصفوة زرد شدن
يقال رجل اصفر وامرأة صفراء العوقع سخت
زرد شدن السرور سنا و مائی كرون اللؤلؤ نرم
درام الامانة برانگیزتن التقی آب دادن التوبة
كنت و كنت كرون التليم سلامت داون سلام
كرون و سبرون سكتة سلامت داوه از عیب
از كار التبتن الآن الكون الجية و الجي انما
القدار یا كمد كبر خلاف كرون الاراء نمودن التوبة
و القصاص سخت دل شدن التفجر روان شدن
آب التشفق شكافة شدن الخشية ترسیدن العظمة
و القبول غافل شدن القمع طمع كرون الفرق كرون
التخريف كروا نیدن التحدث حدیث كرون الفصح

رسوا شدن حیوة زندقان الذین انزویک تر
 القیامت رستم الخراب دیران کردن پروان
 بازمی کردانند الرز بازرگوانند تخفیف
 میکند تخفیف سبک کردن التفتیح چیزی از چیزی
 داشتن الرسول پیغام الرسول جماعت التفتیح
 روشن البیات جماعت التفتیح زیاده مند کردن
 الروح جان و وحی و رحمت و جبرئیل و عیسی غیر
 عید السلام و فرشته که تنها در یک صف باشد
 و فرشته کان دیگر در یک صف القدس و القدس
 پاکی الموی دوست داشتن و خواست دل
 یا انجنت الاعلف انجور غلاف باشد العلف
 جماعت الغلاف نیام و پوشش الغلف جماعت
 یاری میخوانند الاستفاح یاری خواستن المعرف
 والعرفان شناختن واللعمه و القن نفرین کردن
 و از صورت بگردانیدن حسن و ساء بدست البعی
 ستم کردن مهین خوار الایات خوار کردن و راه پنهان

کث دن الحیاجه و الجاج با کسی حجت کفقت الارباب
 پنهان کردن الاعلان آشکار کردن الامنی ناسیده
 الامیون جماعت الامنیه آرزو الامانی جماعت
 الویل دای و سلاک الکلب کب کردن المس
 بسودن العده و العده شمردن الاخلاف و عده
 خلاف کردن و خلف عوض باز دادن بی آری
 السیئة الوالدان مادر و پدر و فرزند العربی
 خویشی الیتیم نارسیده و بی پدر الیتامی جماعت
 المکلبین بچاره المساکین جماعت الحسن نیکی
 الاعراض روی گردانیدن الدار ساری الذی
 جماعت الاقرار قرار کردن التسمات کواشی
 دادن التهنود حاضر آمدن هولا این کرده
 النظاسم پشت شدن الاثم بزه مند شدن
 العدوان پیدا کردن الایسر برده الایسری
 و الایسری جماعت المفادات و القدا کسی یا
 از ایسری باز خریدن التحريم حرام کردن الخری

بی

الاسم بزه

رسوا شدن

و پیش فم پس چو الاثر اب در خوردن الخوص و غیره
شدن التمی آرزو خواستن الاثریسه التقدم القدره
پس فرستادن و در پیش شدن بحدن میا بنیدن
الوجود والوجدان یافتن الخوص آرزو شدن الاثر
انبار کردن الوؤو والمؤوؤة و موت و اشن المغم
زندگانی داده شده العجز زندگانی دادن الالف
نزار السنه سال و قحط فرخند دور کتبه الازجوه
دور کردن البصر من جبرئیل فرشته ایت که بکس
الاذن دستور می دادند و دانش بشری فرده
دادن عامه و با یکدیگر عهد کردن المعامده با یکدیگر
عهد کردن بیند بقلند السنه افکندن الظهشت
ابوءا پروی کردند الاابع پس روی کردن
التحر جادوشی کردن بابل زمینیت در عراق
و ماروت دو فرشته اند او بجهت نکون رد و جادو
الفتنه از مودن الفتن سوختن و در رنج افکندن
النعم المومنین بفرعون پراکنده میکند التعریق

و التعریق

و التعریق پراکنده کردن المرء و بفر کز ندر میانه
الفر و الحقه کز ندر سائیدن القع سود کردن
الخلق بهره صالح شر و خریدند و فروخته شدی
و الشراء خریدن و فروختن المتوبه پاداش
به نیکویی بختی را عطا کوش دارجا المراهه کوش
داشتن اسل کتاب جهودان و ترسیان بختی
الاخصاص بکزیدن التسخ منوخ کردن و نسخ
کرفتن الان فراموش کردن انیدن التنا و التنا
و التسخی تاخیر کردن الولی بار و موت الفیض
یاری کردن التبدیل بدل کرفتن التبدیل الالحد
بدخواستن التیسین پدا شدن الصفح او کز انید
الصع و کز اشن از کاه و اعراض کردن از کس
یا از جزی الیهود جهودان با تو ایا و رید البران
حجت روشن اسلام کردن نهادن الاسلام جزی
بکسی سپردن و مسلمان شدن و کردن نهادن الوجوه
روی و اول جزی الحکم حکم کردن و حکمت الاخصاف

با یکدیگر خلاف کردن و نیز یکی کسی شدن و بهم در شدن
المنع بازداشتن مسجد مکتب السجی کار کردن و در
رفتن شتاب کردن الخراب و بران المشق جای
بر آمدن آفتاب المنع جای فرو شدن آفتاب این
کجا اینها را التولیه روی بجزی آوردن و پشت
بگردانیدن ثم انجا الواسع قولن عطا القوت قولنا
بر درای کردن و در غار دعا خواندن البدیع نو
آورده القضا حکم کردن و کز اردن و قام کردن
و حکم کردن العظیم سخن گفتن الارسال فرستادن
البشیر مرده و نهاده التذیر بیم و بیم کتده الخ
بزرگ الرضی و الرضوان خشنود شدن و ستریدن
المعنی کیش الابتلاء آزمودن الاقام تمام کردن
الانام پیش رو الایمه جماعت الذریه فرزندان
الذریات و الذراری جماعت النبی یاقین البیت
خانه النبوت جماعت المتابیه جای بازگشتن الامس
والامنة و الامان ایمن شدن التصلیه نماز کردن

و در و در ستادن الطوف و الطواف کردن
العلوف روی بجزی آوردن و مقیم شدن
بازداشتن البلد شهر و زمین الاضطرار بجا کردن
الصبر و در کشتن القصر بازگشت القاعدة بنیاد
دیوار القوا عدا جماعت التقبل پذیرفتن الامة
پی روان و گروه التسلق قویان کردن و بهر خطا
عبادت کردن المنسلق قویانگاه الختمه گفتار و کوا
درست و دانش التزکیت پاک کردن اندام و ستودن
العزیزیتما الرغب و رغبت از چیزی کردن بیز
و رغبت بجزی کردن و من رغبت من مله بر ایم
السفة و السفاقی نادان و تنگ خرد شدن
الاضطعا و بر کز بیون التوضیحه اندرز کردن
الاب پدر الاباء جماعت الخیف برشته از
ملتهما باطل التبط قبیله و فرزند فرزند الاسباب
جماعت المشاقه و الشقاق با یکدیگر حلا و کردن
الکفایه پسندیده کردن المقسمه وین الاطلاق

دادن نماز روزی از نه جماعت نیک گشتی البت
را که در روزهای دیگر است

هرگاه در روزی که در نماز است

در نماز است

در روزی که در نماز است
در روزی که در نماز است

ویژه کردن العبد معروف الوسط پسندیده
و میان الوساطت بزرگوار شدن الاعتقالات
بازگردیدن العقب پائسته الاعتقالات جماعت
الاصحاح ضایع گردانیدن الروف مهربان
التقلب برشتن التطرق سوی و نه الامت ارتکاب
شدن الوجت آن سوی که روی بان آریند الاستی
پشتی گرفتن الحرام جبری حرام و ماه حرام الحی
زنده الاجزاء جماعت الجوع گرسنگی و گرسنگی
القطن کم کردن النقصان کم شدن المال خواسته
الاصحاب رسیدن و یافتن المصیبه کاری سخت
که بسی سید العقاص سخت و لغزان و نام کوی
یکه المروه نام کوی است همه بنا التعمیر عبادت
و در خبری که اوران ن طاعت کند التعمیر جماعت
الرجح حج کردن و قضا الاعمار عمره آوردن و زیارت
کردن الجناح زنده التطوف گردیدن التطوع
عبادت که نه فیضه باشد کردن الانظار مصلحت
دادن

سردن

ویژه کردن القبله معروف الوسط پسندیده

بن الاصلاب
قائمان جماعت
وقف مهربان
الاستمرار
ن آریند استبان
حرام الحی
وکرستین
مال خوسته
اری سخت
و نام کوکبا
بر عبادت
عایر جماعت
دون و زیاده
التطوع
مسلت
دادن

دادن النهار روز الزمه جماعت الصلوات
پراکنده کردن و انکار کردن زروانده سخت
التعریف کردانیدن الیج باد و بوی و دولت
التحباب ابر التسخیر زام کردن الاحباب و الحیب
والمحبت داشتن التبریز پندار شدن القطع باز
پاره شدن السب بوند و رسن الکبریا کردانیدن
الکفره یکبار باز کردانیدن الحسرت پشیمانی
جماعت الخروج بیرون آمدن الحلال حلال شدن
و از حرام بیرون آمدن الخطوه کاهم المخطوات
جماعت الایات پیدا کردن و پیدا شدن الفتح
معصیت زشت الالقاء یا قن العیق بانک
بر کوهنندان زدن المنادات و النداء خواندن
المیته مردار اللحم کوشن التخریر جوک الاهیال
آواز برداشتن البغی ستم کردن و از حد در گذشتن
غیر باغ ن ستم کننده بر دیگرى و الاعانه در گذرند
از سر روق البطن شکم البطنون جماعت قاصم

على النرجس كلبا انذر اثنى البعد دور القبل
ابن السيل راه كذرى الرقبة كرون الرقاب
جماعت البساء سخي الفراء بدعالي وتغلي البساء
سختي وكارزار و عذاب المقاصد والقصاص
كشده كمي را كشتن و مانند انچه داده باشي باز
سندن القبل كشته القبل جماعت الحوازياد
الاشي ماده الاتح برادر الاخوة والاشوان تحت
الاخت خواص الاخوات جماعت التوبه والادب
كرارون القرب خرد القلب جماعت الوصية انور
المخف ميل كرون الصوم والصيام روزه
دشتن الاخر و كبر الاطاعة توانستن العزيمة
بل النهم ماه الشمور والاشهر جماعت القرآن
نبي البست ان شدن العزم العزم وشوار شدن
التكلم والاكال تمام كرون التكمه حيا را بر سر
ياو كرون الاجاب پاسخ و ادن الاستجاب
طلب پاسخ كرون الرشد والرشد والرشد وراه

راه راست

راه راست يا قن الاحلال حلال كرون وفرو آوردن
الرفث جماع اللباس پوشش الاختن خيانت
كرون المباشرة جماع كرون الارتقاء و حتم
المخاطبة الابيض سفيد الاسود سياه الحد
كرانه چيزي الادلاء فرو كذا اشتن ولو و حجت
آوردن و رشوت و ادن البلال ماه نوال امثلة
جماعت المقاتلة منكم المقاتلة والقتال با
يكه يكرار كرون التقف كرفتن بزودي
الاشتماء و باز استادن و بكرانه رسيدن الحزم
انچه حرام باشد و تعرض كرون بان ان نفس و
مال و عرض الحرامات جماعت الالقاء الكفیدن
التفك و الملك سلاك شدن الاحصاء بار دن
الاستيصار آسان شدن الهدى ان چهار باه
كه بكمه برند و فرج كند الخلق موى ستر دن الراس
البوع رسدن محله بجاي خود السيلة قربا
النك و النك جماعت التمع بر خود دارى كارتز

الكمال تمام شدن المعاقبة والعقاب عقوبت کردن
اشهر معلومات ماههای دانسته شده یعنی شوال
وزوال القعدة وده روز از ذوالحجّة الفرض فریضه
کردن المجتهد و الجهد با کسی بکار کردن الترفه
توتش التوقی پرین کارى الافاضة بانوبى
بازگشتن عرفات نام موضع است المشعر الحرام
المزلقه اسم موضع الاستغفار امر زشتن
الحسنه نیکوی الوفاية نگاه داشتن النصب
بهره السعته شتافتن در کار الحجاب بانه
شمار کردن فی آیام معدودات در روزهای
شمرده شدن وان سه روز آیام تشریفست
پس از عید قربان التجلیل شتافتن در کارى
التأخر باز پس شدن التخریر التخریر و کرد کردن
الاعجاب خوش آمدن الاشهاد و گواه کردن
وحاضر کردن الاله سحت خصومت کردن المعاصه
والجھام با یکدیگر خصومت کردن الایساک سلاک

شستن
توتش

کردن اسل

التسلزه وزاد الفاد والقعود تباه شدن العز
والعزف تبايات شدن العزف بالانتم حیت تکبر
حسد بست اورا جهنم و ذوق المهاد و ارمگاه
التم اشى كافة همه الزل والزليل لغزیدن الطغنه
سایبان کم چند و با التزمین اراستن الشجر
والشجرية افوس داشتن الحسان والمحسنة
بنداشتن لما نوز الزلزلة والزلال خرابی
المرد والمرايمه والكرايمه و شوار داشتن
عاشی شایده بود الصد بر کرد انیدن الصد و
برگشتن الاستطاعت توانستن الاريد و
وین برگشتن الجبط والجبوط باطل شدن الدنيا
از کسی بریدن و از زمینى بر زمینى شدن المجامد
والجما و کوشش کردن و با کسی کارزار کردن
الرجاء امید داشتن الخردى الميسر قاپر
باختن المنعم سود و المنافع جماعت النفران
کردن المحالطت با کسی آمیختن الاعماق خود

در کاری دشوار انداختن التح و التح زنی کردن
 مرد و شوی کردن زن الاعتق بر ستار الاماء و عجت
التح مرد و زن و ادون و وزن را شوی و ادون
 التذکره با آوردن و پند کردن فتن الحض و الحض
 پناز شدن زن الاعتق ال یکوی شدن القطر
سروتن شدن الظفر و الظهارت پاک شدن
العرضة سازگار و انچه پیش کاری در ایدو
 مانع باشد اليمين سوگند و دست راست الایمان
 جماعت المواخذه کسی را یکماه کرفتن العور کوندی
کرود و برزبان بپوشد تا فرجام الجمیم برده بار
الایلاء سوگند خوردن التربص چشم و کشتن
القوی بازگشتن العزم و العزمیة دل برکاری
نهادن الرجل مرد الرجال جماعت الطلاق را
 شدن زن از شومر التطیق طلاق و ادون العز
 بی نمازی زن و پاکی وی التقریر و الاقواء عجت
الزجره و ان و خویشی الارحام جماعت
 البعل

البعل شومر البعل جماعت الاحق سزاوار المعروف
نیکی الدرجته پاکیه یا لاتر الدرجات جماعت
المرة یکبار المزات جماعت الاساک بازداشتن
الشراخ و التشريح را کردن الافتداء خویشا
باز فردن التعدی از حد در کشدن التراج
بیکدیگر بازگشتن المصارة و العصرار بیکدیگر را
کردن رب بندن العقل زنا از شوی کردن
بازداشتن التراضی از یکدیگر خشنودن
الزکاة پاک و زیادت شدن الولادت زادن
الارضاع شیر خوردن الحول سال الاحوال جماعت
الکسوة پوشش التکلیف خبری از کسی خواستن
کادرا از دریغ رسد الوسع توانایی الوزارت
میراث یا فتن العصال از شیر باز کردن التیفر
بیکدیگر مشورت کردن الاسترضاع دایه کردن
فوز ندرا التوفی تمام شدن دجان برداشتن
بند و یدع را کند التعرفی سخن نسبت کفتن

الخطبة نحو استقاری کردن زن الاکمان پنهان
و آشتن در دل السر نهان العقده کراهی مسته و
الماس یکدیگر را بودن الاتع تو اکثر شدن القدر
اندازه کردن الاقتقار و رویش شدن النصف
نیمه الحافظ نگاه بانی کردن الوسطی میان الریح
بیاده الرجال و الرجال و الرجال جماعت الرجال
اشتم سوار الازکوب برشتن الاقراض وام
دادن القرض وام القروض جماعت المقاضات
یکر ادو ادن الضعف ما تدر و و وجد القرض
بجه گرفتن و تنگ کردن البسط استم ایدن الملا
کرو و بزیر کان العده فون شدن البسطه
افزونی الجسم من التابوت صندوقی که بیسی
عبد السلام چون حرب کردی از ایشان داسی
الکلیه آرام دل البقیه باز مانده از خیزی عمل
برد آشتن و بار بر نهادن و بار شکم الفصیل جدا
کردن الفصول جدا شدن الجند سباه الطعم

خوردن

خوردن الاعتراف آب کف برداشتن و خوردن
بکف بر گرفتن الفرفه یک کف آب الحاذرت
کدشتن الطاقه توانایی الهیه کراهی الغلب
والغلبت علیه کردن البروز بیرون آمدن الاقراض
ریختن التبت بر جای برداشتن القدم پیش پای
النرم و النرمه کدشتن الدفیع باز برداشتن
المدافعت و الدفاع رسمی دفع کردن الاقتبال
با یکدیگر کارزار کردن البیع خریدن و فروختن الحده
دوستی القیوم پاینده السنه غنودن و خواب
سکد النوم خضن اللریسی سندی الاودکر التاب
کردن المحفوظ نگاه برداشتن العلی بزیر کوار و بلند الاکراه
بستم بر کاری برداشتن الفی و العوائیه کراهی شدن
الطاعوت مرجع انرا برستند خبر خدای الامتیاک
چنگ در زدن العروه گوشه جوال و مانندان
الوفاقه استوار شدن الانقسام شکستن
السحاب البیت حیران کردن البنیان دروغی

آدمی و احران کند المرور کند شش الخوا او بجای
شدن و ببقا دن العرش سقف و آسمان و
المایة صد العام سال الاغوام جماعت اللبت
درنگ کردن التراب آما صیدن التسه و التنبی
از حال بشتن الحار خمر الجماعت العظ استخوان
العظام جماعت الاشرار از جای برداشتن
الاطلسان ارا میدن الطیر مرغان الطایر
مرغ القصور و القیر بحسب بنیدن و پاره کردن
الجبل کوه الجبال جماعت الخیز پاره الجسه یکدانه
السنة خسته کندم و مانند ان الاتباع و در سینه
و واپس داشتن المن منت نهادن و منت نهادن
الغنی بی نیاز الاغنیاء جماعت الابطال باطل
کردن المرات و الریاء کاری برای دیدار کردن
الصوان سندان ساده و لغزان التراب خاک
الواپل باران بزرگ قطره الصلک سگ سخت و در
الزبوة جای بلند الاکل بار درخت الطل باران

نرم

نرم و خرد قطره النخل و النخل خربان التخله نیک
خربان العب انکور الکبر بزا و بر آمدن الصغف
ست شدن الاغصا رکود با دکه مانند و و بهیوا
بر شو و القدر و ریشی الاخر اق سوخته شدن الصغف
بهرانه التندر خیزی بر خوشی واجب کردن الا
اشکارا کردن الاخفاء پنهان کردن القدر و ریش
الغفراء جماعت التکفر در گذشتن از کینه و کفایت
کردن سوکنه و مانند ان الحاکم التوقیة تمام دان
العصف عصف نمودن التبیح التان الخاف الخاف
کردن یعنی مبالغه کردن العلایه اشکارا کردن
المرلوا افزونی التخطیة تها کردن و ناقص عقل
شدن المن دیوانگی و نبودن التلویف بکشدن
الععود بازگشتن المحی نیت کردن و کاستن الارباب
افزون کردن الاثیم نزهة مندا البها و باقی ماندن
الافون دستورهای داوین و دانستن الاذن کوشش
داشتن الاذل اکاه کردن الحرب جنگ العسرة

در ویشی و سختی نظرت مملت الا نظار مملت و اد
المیسرة تو انکرمی العیدق صدق و ادن التمدین
یکدیگر فر و ختن بوام السجدة بام کردن الاملاء و الا
اعلا کردن الخمس بباستن الاستسما و طلب کواه کوه
کردن التذکرة و التذکره با و ادن و نید و ادن
التامه سیر بر آوردن القصر خرد الکبر بر بزرگ الا سیط
بهره الا تو ام راسته الارباب بک افنادن الا ادرا
بگردانیدن السباع با یکدیگر بیع کردن الزهوج کردن
الرهجان جماعت الا ایمان آمین در استن الا ائمة
معروف التعزیر عذاب کردن الا کتاب
تصرف کردن در کتب الا خطا و خطا کردن الا امر
کرانی التخیل بار بر نهادن المولی بار خدای و در
ویار و از ادکنده و از اد کرده و سیر عم و مرث
خوار **سورة آل عمران** التوراة کتاب موسی علیه
السلام الا انجیل کتاب عیسی علیه السلام الانتقام
کینه کشیدن الحق و پوشیده شدن التصویر صورت

کردن

11
کردن الاحکام استوار کردن الامام ما در و اصل
الزینع و الزینوخة و رحن بحسین التوفیق
کردن الرنوخ استوار شدن و نیح آور شدن الا
بحسین الونث و الهبة بحسین لندن و لند
نزدیک الخیج کرد کردن المعاد و عده کاه الاغناء
کفایت کردن و تو انکر کردانیدن و بی نیاز کردن
الذاب عادت الذنب لناه الا لبقا و بهم رسیدن
رای العین بدیدن از چشم العیرت انجا با و بنفند
کردن التهوة از زوالتنوات جماعت القطار
پوست کا و پراز زریسیم القنطرة بر هم نهادن
الذهب زر القنطرة سیم الخیل سنان الاوب
والایاب باز کشتن الماب جا و بازگشت التسمیه
میاکا مانیدن السحر سحر کاه الاسحار جماعت القسط
نقیب و ادن التبیغ و البواغ رسانیدن الغور
فوقین الاقتراد و دروغ بر بافتن التهم ای بار
خدای الزرع کشیدن الا عزاز غزیر کردن الا

خوار کردن ایلاج و راوردن التقاه و التمیم
پر بیز کردن التجدید بر تسامیدن الصدر سینه الصدور
جماعت الاضغار خافیه کردن الایه بیان کار خرافه
رنگ آن مادمرم التجدید ازاد کردن و پاکیزه کردن
سختن الوضوع بار ناول الذکر نزل الاعاذه ضاه
و ادن الرجم سفسار کردن و نقرس کردن النبات
رستن گیاه و آنچه بدان مانند الکفالت پذیرفتاری
کردن التفتیل کسی را پذیرفتاری کردن الحجاب جا
امام در مجده الحجاب جماعت بها کذا بحال السید
متر الحضور انکه نزدیک زمان شود از بهر منع
از شهور الغلام کو دک العیان جماعت العقر
نازایده شدن الزهر اشاره کردن پنهان
العشی شبنکاه الالبکار با همدا کردن السبا و غیر
الاصحاح و حی فرستادن و الهام کردن و سخن
پنهان کفین القلم حاتم نازا شده و تیر قرقم
الاقلام جماعت الاختصاص با یکدیگر خصوصت کردن

الوجهة

الوجهة روی شناس شدن الوجیه روی شناس
التعریب نزدیک کردن اندین و قربان کردن المهد
کواره و ارامگاه الکلیل مردونه پروانه جوان البسر
آدمی الطین کل البینه تماد و شست التفتیح در و میدن
الابراء چار با به کردن و پنهان الاله تا پنهان مادم
الابریس بیس الاذخار ذخیره نماد ان الاطاعت
فرمان برداری کو الاحساس دیدن و دانستن و
یا فتن الحواری مار مرکزیده الحواریون جماعت
المکر بدینکالیدن الذکر یا و کردن الحکم قران با
حکمت القالی لمند شدن و بیامدن الایتمنال زار
کردن و لغت کردن کو کورا العص و القصل
بر کفین قصه و از بی شدن الاولی نزا و ارترا
وجه الهمار اول رفوز الدوم و الدوام همیشه
بودن الی سرجانیدن و کبر و انیدن زبان در
و بان النبوة بقرنی الربانی خدا شناس الدرس
و الدرامت خواندن علم الطوع فرمان برداری

کردن از رویه افزون کردن و افزون شدن ^{الماء}
 بری الخ حلال شدن و فود آمدن کلمه اندرون
 کلمه المبارکت برکت کردن مقام ابراهیم شکست زدن
 قدم ابراهیم علیه السلام بروی العوج کجی دروین و
 مائده العوج کجی دروین خوب الاعظام حنق در
 زدن الجبل رسن و عهد و کتاب التفرق برکتی شدن
 التالیف فراهم آوردن الاصباح کشتن و در وقت
 بامداد شدن الشفاء الحفرة معاک الاثقال فیه
 التنبی بازداشتن الاکار حج و کردن و شمشیر
 الابيضاض سشدن الذوق حشدن الدرر
 الاویار جماعت الانی والانی والانی
 المارغ والبراع شستن الکفر و الکفور و الکفوار
 ناسیامی کردن الفرم ما و سحت البطانة و
 خالص و آستر جزی الالوة تقصیر کردن الجمال
 تباهی کردن العنت و کار و اراقتان و نبره مند
 شدن البد و در جابان رفسن البد و بدیدارن
 البغضاء

آن

البغضاء دشمنی سخت الفهم و مان العوض کردن
 الاغلت سرکششت الاما بل جماعت الغض بخشم آوردن
 الوء و المساءة عملین کردن الفرح شاد کردن
 القرو الظفر کردن سبیدن البید و الملكة بیکامه
 القدر بامداد کردن و در بامداد و رفسن الشبوة
 جای داردن التمس قصد کردن و اندوه کین کردن
 الطائفة گروه العقل بدول شدن التوصل اعتماد
 کردن بدر نام جایست میان بکه و مدینه الدلیل
 خوار الامداد و مد و کردن القور و الفوران بر
 چو شیدن الطرف کرانه الاطراف جماعت الکنت
 بروی الفسذن و جهلاک کردن الخیفة بی بهره نمان
 العوض منها و عرضه کردن الشراء فراخی طافوشنا
 و اسانی الکظم خشم فرو خوردن الاصرار بر کما
 بایستادن السلازاه و نما و التیر رفسن العقب
 و العاقبة سر انجام الیمان پیدا کردن و میدارن
 الوصل سست شدن الاسحق بر تر الاعلون جماعت

القرح والقرح خستى المذاوت دست بدست دان
وگردانیدن التحیق کما وگردن التاجیل مهلت
وادن الاستکانت فروتنی گردن الاسراف کرا
کاری گردن الرعیم و تزییس السلطان حجت رین
الادوی جای گرفتن التوی والتواقم شدن الحسین
کشتن التاریع با یکدیگر خصوصیت گردن القرف
گردانیدن الاضعا و دور شدن در رفق الایمان
پلجاش وادون الغم غمیلین کردن و پوشیدن
الاحمام غماک کردن الحاسلیت پیش از آمدن
رسول علیه السلام الفصح و الصوع بهلو بزین
تعدادن المصحح خواجگاه المضاجع جماعت الاستمال
لغز ایندن العز و قصد و شمن کردن و کافو کشتن
الین و اللیان نرم شدن العظاطت درشت
خوی شدن العظ و درخت خوی العظ استرشد
غظا العظ استرول الانفاض برکنه شدن المناور
با یکدیگر رای زدن الحد لان فرود کشتن العول

خیانت

خیانت کردن در غیبت الاعلال خیانت نست کردن
التخطا و التخطا خشم گرفتن المناق و التناق
دور ری کردن القعود حسن الذر به بازداشتن
الاسبب رشاد ری کردن التحق و التحاق اند
سیدن التحویق ترسانیدن الحظن بهره الاملاء
مهلت وادون المیز و التیز جد کردن الاجتناب کرا
التجمل و التجمل تجملی کردن القطوق طوق ذکر کردن
کردن الزاث مرات الاطلاع و تده و رک کردن
التحقی التث سوزان القربان التجمستن آن
تقرب جویند بخدای تعالی الزبور نوشته و نام
کتب و او دست علیه السلام الامارة روشن کردن
وروش شدن الادخال اندر آوردن القوز
والمعاروت برورزی یافتن الحظ بهلونی جنب الله
ای فی امر الله الاجراء رسوا کردن التبعو کار
الایجاد ر کجا نیدن النزال انجیلش اینده نمند
المصابیت با کسی بهر نبرد کردن المرابطه بدر بند

مقیم شدن سورت الف اول از یکدیگر بر سید
المرتب تکابسان الرقوب چشم داشتن انجوب
کنه الاثاق با واد کردن الطیب خوش شدن و
پاک شدن و خوشبوی شدن مشتی دو دو نولات
سه سه ربع چهار چهار العول میل کردن و جو کردن
الصد و کابین الصدقات جماعت التحل عطا دادن
فحله جعته و جعته النماء و المرات کوارند شدن
هتیا و مر یا نوش و کوارنده با و بلفوا النفاخ رسیدن
بخت نکاح یعنی بالغ شدن الایمان دیدن و
انسان دادن البداء پیشی گرفتن الاستغفار
عفت نمودن الخسب بسندیده و کتبه العفت
اندک شدن الکثرت بسیار شدن القوم و القسمة
کردن اولو القربی خویشان نزدیک استداد و استود
راست شدن الصلنی و الصلنی سوخته شدن باتش و گرم
شدن الصلنی و الاصلاء و التصلیه در آتش آرز
السعراتش فروزان الایضاء اندر کردن و فرمودن

المثلث

سه یک شدن شکر یک الدرزیه دانستن الربع چهار
التمن شکر یک الکالات میراث خوار خرمز ماور و پدید
و فرزندان الشکر یک انبار شدن الشکر کا و جماعت
الاقصاء رسیدن کسی بچباب الشکر یک انبار شدن
المعاشرت با کسی زندگانی کردن امکان جای
الاکتف جماعت المقت و ائمن داشتن البت
والابنه و قتر البات جماعت القوم برادر پیر الاعم
والعمومت جماعت العمه خوام پیر العمات جماعت
الحال برادر ماور الاحوال و الحولت جماعت الحالی
خوام ماور الالات جماعت الریبه و قتر زن الزباب
جماعت البحر و البحر کنی ربحو جماعت الحلیله زن
الحلال جماعت الصلب بنت ماز و الاصلاب
جماعت الاحصان نگاه داشتن و خوش کردن
زن و زن کردن مرد الماسحه و السباح کسی
زنا کردن الاستماع بر خور داری کردن الطول
افزونی و فراخ دستی الفقی مرد جوان و بنده

الفقيه والفقهاء جماعت الفتاة زن جوان
وکنزک الفیات جماعت الخزن دوست برندان
الاحضان جماعت فاداهن چون شوی کند
احصن بشوی داده شوند المخصات جماعت
زنان ازاد المیل پسیدن سوف زو و الاقبان
دورشدن الکبیره کنه بزرگ الکبائر جماعت
المدخل جایی در آوردن الکرم نیکو شدن العقد
سنگ کره و پیمان و بقصد سوگند خوردن المعانی
با کسی عهد کردن التوزنا سازگاری کردن میان
زن و شوهر البحر و العمان از کسی بریدن حکم
میانجی التوفیق سازگار کردن اندین الحارسیه
وزنار دهنده الحاران و الخیر جماعت الخبث
خباثت رسیده و غیب الحار و الخبث همای
بیکانه و الصاحب بالخبث یا سفر یا همراه
یا شریک علم آموختن الاضیال خرابیدن الفخر
نازیدن الفخر تا زیده الفخرین هم الشغال نمند

چری

چری الذرة مورچه خرد بومشده انگاه للمناظرة
و ذین است التوی برابر شدن الحدیث سخن الاثبات
جماعت التکرمت شدن التکرمتی التکران مسیت
الکاری جماعت العیور بکنشدن الاعتقال سب و
شستن المرفیق چاره التمسک بودن و مجامعت کردن
الملاطه مجامعت کردن و بیکدیگر البودن الصغیر
روزی زمین المسح دست مالیدن الموضع جا بیکاه
المواضع مجامعت اللسان زبان الالسنه جماعت
الاسماع شنیدن انیدن الطعن عیب کردن و تیره
زدن الطمس ناسپدا کردن الطموس ناسپدا شدن
الغسل آنچه در جو بجا آسند خراب بود و آن چیزی که
چون دعاکت بهم مانده حاصل شود الخبث آنرا برسد
بخر خدای القبر جوی آسند خرابه التهجیح و
بریان شدن الخلد پوست الجلود و جماعت
الظلم سابه الظلیل سایه بان و دایم اولو الامر
اصحاب فرطان الزعم دعوی کردن الحاکم

با یکدیگر کلام رفتن الحلف سوگند خوردن البلاغت
 بلیغ شدن التحکم حکم کردن انیدن التجر التجرد
 اختلاف افتادن الجرح جرح شدن الحسن
 خوب شدن الرقيق با بر و عونس الرفق بوجاعت
 الجدر سلاح الغار و القور رسیدن البقر پروان
 شدن التبه کرده التبت جماعت التبطه تبطی
 المباط و درجی شدن الاستصفا صفت شمر
 الولیده کودک و بنده الولدان و الولده کودک
 و بنده کان الکف باز داشتن و باز استادن
 الادراک دریافتن البرج کوهک و منزه کاه ستاکان
 التبیح کردن بنا و بیفراشتن التبیح التبیح
 استوار و بلندی آورده الفقه دریافتن التبیح
 شب کاری ساختن و شیخون کردن التدریج
 از بی کاری فرا شدن الاداعت فاش کردن
 الاستیلاب پروان آوردن آب و علم و انجمن
 مانده التخریف به التخصیر بر کاری التخیل بند زدن

اللفظ

اللفظ بهره الاقانت توانا شدن و قوت دادن النجیة
 سلام کردن بر کسی و زنده گانی دادن الارکان سوسا
 کردن محقق شدن شدن و در سخن و در مآذ التسلط
 بر کاشتن السهم اشتی و مسلمانی الخطا خطا کردن
 الذیة خونن السایع میانی شد التقدیر تنگ کردن
 التبت و زنگ کردن العرض کال العرض و جمعیت
 المغنم رغبت المغنم جماعت اولی الضرر بیاران و
 یاینا بیان الضرر کزنده الحسنی تکوی الحلیة جاریه
 المرامت از کسی برین و کسی را خشم آوردن المرام
 بحر کاه الوقوع افتادن القصر کوه تاه القصور کوه تاه
 شدن السلاح ساز جنگ المطربان الاطهار جماعت
 الوقت مقام و شکام بدید کردن المالم در و منه شدن
 الحون و الحیانت و الحایة حیانت کردن الحصر حصاری
 الاستخفا و بنمان شدن الوکیل کاروان و تکلیف
 الرئی انراض و دشنام دادن الرئی پزاشدن
 البرا و جماعت الاحمال برداشتن التجوی راز المردود

سینه شدن التیمی در آرزوی جری انداختن التیمی
 کوش بریدن التیمی از حال بگردانیدن الحیض کردن
 الحیض کردن بگاه اقیق گفتار الحلیل دوست الاعلاء
 جماعت الاستیفاء قوی خواستن الاقضاء قوی
 دادن التصالح با یکدیگر صلح کردن الصلح آشتی است
 بخیلی کردن السخیج بخیل الاستحیة والاستحاضة جماعت
 التعقیق در اورجینن الاذیاب پرودن الوالی نزدیک
 شدن الخوض در کاری شروع کردن و در آب در انداختن
 الاستحواذ علیه کردن الکسل گاه بل شدن الکسلان
 گاه بل الکسلی والکسلی جماعت الذبذبة فاذا کردین
 الدرک پاکاه فروش السؤل فروشدن القطع صهر
 کردن العلب بردار کردن التشمه مانند کردن الشد
 بجان افتادن یقین بجان و مرکز الغلوازد در کزشتن
 الاستکفاف تند داشتن سورت المایة العتود
 عند البهیمه چهار پای البهائم جماعت الصید شکاری
 و شکار کردن الاحرام احرام گرفتن الحرم جماعت

الغلات

القلادة کردن بند القلائل جماعت الالام قصد
 کردن الاضطهاد تشکار کردن الحرم کسب کردن
 الشان دشمن داشتن التغاون بیکدیگر یاری
 کردن الماحمق حقیقه شدن الوقت بچوب کشتن
 التردی از جای در افتادن و سلاک شدن الطلح بر
 زدن البطیحت ان چهار پای که بزخم مرده بمشالبع
 و الذبذبة کلور برید المصت والنصب مرصه بر پای کلاه
 شود برای بجاده از میان و غزان الاستقسام
 بخش کردن و خواستن الزلم ترقار الالام جماعت
 الیاس نومید شدن المصحة کرسکی التیاقف میل
 کردن الجاریه سک و مرغ شکاری الجرح خسته کردن
 و کسب کردن و طعن کردن التکلیف سک داری
 کردن و سک را شکار موضع العتق شستن المرفق
 آرنج و منقعت المرافق جماعت الرجل پای الازلی
 جماعت الکعب نردول الکعب و الکعبون جماعت
 المواثقت با کسی عند ستن القایه سالار شدن

القیب ما لا یرعی من تبرجد کس التفریز یاری کرد
 القوی سخت شدن الاطلاع دید و روشن الاغراض
 براغایدن الصع کردن الجیب و الجب دوست القوی
 شدن الارض المقدسه زمین بیت المقدس الحجاز
 جزو کوار و کردن کش الیه حیران شدن و بگر کردن
 الاسبی اندوه کین شدن التطویع فرمان بردار
 کردانیدن العراب کلاغ البحت کاویدن المواراة
 فواپوش نیدن السوء عورت الخنا توان شدن
 الندم و الندامت پشیمان شدن الحارثه یا کسی
 کردن التقطیع پاره پاره کردن التصلیب یا کشتن
 التصلیب بردار کردن التقطیع پاره پاره کردن
 مخالفت یا کسی خلاف کردن النقی رانیدن دست
 کردن المشرق در ذی کردن الحزن اندوه کین شدن
 التجر حرام کردن الحیر و التشمه جودان الاضار
 جماعت الاستحاضا نگاه داشت خواستن الاثف
 پنهان شدن دنگل الاثر بی الاثار جماعت المیعین کلمه
 الشریعت

الشریعت کواه وین المنهاج راه روشن الایرت
 کردش در و کار الذور و الذوران کردشش الاضام
 سوکنده خوردن الجهد کوشش کردن الذلیل ترم الاثر
 جماعت الفرز سخت الاغرة جماعت اللوم سرزنش
 کردن الحرب گروه الاحزاب جماعت اللغب بازی
 کردن التعم و التعمت عیب کردن العی دست با کرد
 بستن الاطباء ایش افروختن الاطباء فروختن
 ایش و جرائع التعم نعمت و ناز الاقصاد میانه نگاه
 داشتن العصمة نگاه داشتن العی با نسا و کورل
 شدن التعم کردن ثالث و ثلاثه سیوم سه لاله
 کردانیدن و دروغ گفتن التامی یکدیگر بار بار
 داشتن و باز استادن و بنهایت جری رسیدن
 القیس و التشمه ترمایان القیسون جماعت
 الراسب زاهد ترمایان الریسبان جماعت الفیض
 بیار شدن آب و رفتن آن التمع التمد یعنی آب
 چشم العقد و الفقیده و التعمید و المعاقده

سوگند بقصد خوردن الاطعام طعام دادن الاوسط
 میانکی و برگزیدی الریحین پدید الایتقاع اکلندن الخ
 نیزه الریاحات الریحین جماعت الوبال انجام بسیار
 کاروان البریابالیا البحرین آن ماده شتر که چون
 پنج ششم برادی و آخرین تر بودی کوشش شتر که
 دریا کردی تا خود جبر کند جمانه خواهد و کس برود
 نشستی و بار بروی تنها دندی السابیه آن شتر
 که بند او را می کند تا خود جبر کند بجهت کبیره
 و درجا بهلیت چون کوشش شتر که برآوردی
 انرا از برای تیان قربان کردندی و اگر ماده او
 را کردندی و آن ماده را و صید نام نهادندی الخ
 آن شتر که چون ده بجهت از وی فکر فتدی او را از
 کار آزا کردندی و را کردندی تا خود جبر کند
 الخین بازداشتن العنبر و العنبر دیده و روشن
 الاستحقاق سزاوار شدن المائدة خوان آراسته
 سورة الانعام التحکیم جای دادن المنطربان

ریزان

ریزان الاث و آفریدن و اینه کردن القراطس
 کاغذ الخی و آردن بلاد مکره العطر آفریدن و
 شکافتن الکشف برده و و آردن اندوه القهر جوار
 کردن الاستماع کوش و داشتن الکنان پوشش الالته
 جماعت الوقر کرانی کوش الاسطوره افسانه الاساطیر
 جماعت النای و روشن الوقف باز داشتن الوقف
 باز ایستادن و دریا قین الساعت قامت البعثة
 نگاه کردن العفریطا تقم کردن الوزر کنه و کرانی
 الاورار جماعت الوزر بار کسی برداشتن اللهبان
 کردن الخرد و الخردانکار کردن الکبارة نبر کردن
 التلمیز بدان السلایم جماعت الطیران الطرود پرین
 الخای بال الاصح جماعت التفرع زاری کردن
 الاثناس نومیدن الذر و استن الصدوق
 الخرات و الخربت کنجیه الخراب جماعت الطرود
 راندن التفصیل جبر کردن الاستسابت بداندن
 الاستیعاب شستن خواستن المفتح والمصاحح کلید

المعراج والمعارج جماعت السقوط اقادن الورقة
 برك درخت الرطوبت ترشدن الرطوبت تر اليبس
 واليبس رخش شدن الخفة تنان الرب از و حكيمن
 كردن و انزومي كه خف كند اليبع كروه هم دل الشبع
 جماعت الاذات چش نيدن الذكرى سيدالابال
 كرو كردن و در خد لان كذا شش الحشم ز آب
 كرم و خويش و نذ الاستهوا كرسنه كروا نيزن
 الحيت رخشه شدن الجران سر كذا الصورش حتى
 اسرافيل عليه السلام در وى در و مد الملكات پادشاهى
 بزرگ الحمان در آمدن شب الكوكب ستاره الكواكب
 جماعت الاقول فرود شدن ستاره و ماه و خورشيد
 القمر ماه البروغ مبادن اقباب و ماه و ستاره
 التوجيم روى سوى كسى كردن اليبع واليبس تمام
 بغير ات التوكيل بركاشتن و كار كنى كذا شش
 الاخذاء بر لى كسى رخص القدر اندازه كردن
 القمره سحقى الغمرات جماعت العون والموان
 خوارشدين

خوارشدين النون اسان شدن فرادى تمامتها التحول
 پادشاه كردانيد و خداوند چرى كردن العلقى كذا
 النواه آسه خرما النوى جماعت الاصباح صحگاه
 الكس آراكاه الحيسان و الحى ب شمر دن التعدي
 اندازه كردن الخمر سب الاستيداع خبرى بزمنه
 بلسى وادن الاخر سب التراكب بر هم شستن
 الطلع شلوه درخت خرما القوقوش خرما القوقوش
 جماعت الزميو مع و ف الزيت روغن زيتون
 الزمان انار الاخشبا و ماتد شدن الاثمار سيوه
 پرون آوردن درخت اليبع رسیده شدن سيوه
 الجبن پريان الوصف و الصفة ن ن وادن
 الخرق دريدن و دروغ كفين اللطيف نك وادن
 و نيكو كار و باريك دان من تفيغيت كنده وور
 بين البصيرة يقين و حجت روشن البصاير جماعت
 الدرسته كنيه شدن الت و شنام وادن الاشعا
 اكاه كردن التقلب بركردانيدن القبل شش و بربر

و اشکارا الزخرف زرو آرایش الصق بکسیدن
 الاقران کب کردن التمام تمام شدن الخرض
 دوع کفخ و حزر کردن الظهور آشکار شدن و دست
 یافتن البطون نمایان شدن الابر بر مرکب الاجرام
 کناره کردن البرسالت پیغام دادن الرسالات
 جماعت الصغار خوار شدن الشرح کشیده کردن
 الصیق تنگ شدن الصمود و الصاعد و التصعيد
 ببالا بردن المعشر گروه المعاشه جماعت الاستکثار
 بسیار کردن و خواستن الاستخفاف کسی را
 خلیفه کردن الاعجاز عاجز کردن القدره افریدن
 الارواء سلاک کردن الحجر حرام و خرد و کناره
 دیار نمود العرش بنا کردن الزرع کشت کردن
 و رویانیدن المصد و المصا در و دن الخولت
 شتران باکرش العرش اشتران خوردن الصان پیش
 المعزیزه الاستمال کردان ذکر فتنه الابل شتر الطهر
 ناخن الاظفار جماعت العقم کوفسند الاعمام جماعت

الشحمیه

الشحمیه الشحم جماعت الخویته حیرت روده الخویا و
 جماعت الاحتلاط امیخته شدن الاملاق درویش شدن
 المهارقه از یکدیگر جدا شدن العقم زامت **مهورت**
الاعراف المصن تا الداعم و افضل من خدای میبایم
 و بعد میکنم البیوت شش کذا شستن العیون نیت
 خفتن التقل کران شدن الحقیقه سبک شدن العیون
 زنگنه کانی التکلیف کردن کسی کردن و نیزه کردن الاغراض
 کما ذکره ایندین الشمال در سبب حیات المومنین
 و الذمور و دور کردن الملاء پر کردن الوسوسه
 بدور دل آوردن المقاصه از برای کسی بود که حضور
 التذکره کسی را بکلیت در کاری اقلند و چیزی بجا
 فرود گذاشتن طفق در ایستاد و الحصف بر هم نهادن
 و دو وضع الریش و الزیاش جماعه نکل و الریش
 پر مرغ البداء ابتدا کردن الزینیه آرایش الاستجار
 بازی شدن الاستفهام در پیش شدن التذکر
 در یافتن التفتیح کت و ده کردن الولوج بجای شدن

در شدن الجمل شتر ز الجبال جماعت السهم سورخ سوزن
الجياط والمخيط سوزن الغابسة پوشش و قیامت العین
که الایرت میراث وادن التافین بانگ عار کفین
وآواز وادن الجباب پرده الجحی جماعت الاعراف
بلند میان بهشت و دوزخه طغیان و برار الاث
والتغیة پوشش نیدن الحیث شتابنده السابک
نیز کوار شدن و بلند شدن و با برکت شدن شتر
پراکنده کردن و زنده کردن و باز کردن ماد الاغلا
برداشتن و درویش شدن التوق رانده التقد
انک خمر شدن المحب تکلف داشتن بود نام غیر
قوم عادت الناقه شتر ماده السهل زمین نرم
القم کوشک التخت ترا شدن العقر بی بریدن
وریش کردن العتواز حد کشتن الرجحان لرزیدن
الجثوم بر سینه نفس مرغ البق پیشی گرفتن العجوز
کشدش و باقی ماندن الامطار بارانیدن باران
الکتیر بسیار کردن آمدن و بی نیاز شدن الفعی و الفینیه

مقیم

مقیم شدن العقب بسیار شدن البرکت افزونی
الفحی و الفحوة چاشنگه النجان مار نمرک الارجاء
باز پس برون الاسترباب ترسانیدن النصف
والتلفق زود فرو خوردن البطلان باطل شدن
الالتمه پریش کردن النظر قال مکر قرض الطوقا
آن باران که بهر جای رسد الجراد مخ القمل طح پان
القصدع جعفر یعنی نبرخ الثلث تاب باز وادن
ریمان و سکتس عمد التیم وریا التدمر سلال کردن
الحلافت البساتین بجای کسی که پیش از او بوده باشد
التجلی پیداشدن الذک خردم و کردن الخرف و اوقات
الصعق بهوش شدن الافاق بهوش آمد اللیوم
تخته المحلی بر پایه المحلی جماعت الجسدین الخوار بانگ
کاوالاسف اندوه مین شدن العجل و العجلت
شفاقن الجر کشیدن الاسمات شادمانه کردن
دشمن التفتوت خاموش شدن الاحصیار بر کزیدن
العل بند دست و کردن الاعمال جماعت الاجاجات

روان شدن آب الحوت نامی الحیات جماعت
 شروع در آب و رامن و در کاری شدن است
 به بند کردن بیس و بیس سخت شدن شدن
 بیگانه شدن الحلقه کردی که در پی دیگر آید التمسک
 جنگ در زدن اما صاکن نگاه داشتن التمسک کردن
 الانسلاخ برود آمدن از غیر و بگشتن الاحقاد
 میل کردن و جادوید کردن الکلیه کتاب جماعت
 التمسک و التماس زبان برود کردن سدا زشتی یا
 مانند الی و بگسیدن و میل کردن از التماسه استوار
 شدن الجنبه و لوانی الاقرب نزدیک شدن الار
 بر جای داشتن التمسک پیدا کردن الحقیقه بال
 بر سنده التمسک جماعت کردن و خوشی بجای بود
 المورک شدن الاثقال کران بار شدن الصفت خورشید
 البطل سخت گرفتن التمسک در هم آمدن قوی الطایف
 و سوره الاقصا بار استادن الانصاف خاموش
 بودن الحیضه ترس الی شبا نگاه الاصل جماعت

سید
 سوره الاثقال التمسک الاثقال جماعت الوصل تر
 التمسک تیزی و سلاح الاثقال برحق بداشتن و تحقیق
 و التمسک الاستفانه فریاد خواستن الربط استن
 التمسک ترس البنان استنشاق التمسک کردی که تکی
 سوی دشمن روزه التمسک کردید التمسک فراموشی
 الایمان و التمسک سبب کردن الحول جدا کردن
 الخصوص خاص کردن التمسک ر بودن الایواء
 جای دادن الاثبات ثابت کردن المکاء و التمسک
 تخویه کردن یعنی بانگی که از میان دو لب آید چون
 آواز سرنای التمسک دست بر هم زدن التمسک بر
 هم نهادن المصی و المصاف کدشتن التمسک غنیمت
 یا قس التمسک یک الحدوده کرانه رود الهوی
 دور تر القصد و روشن الیک اسب سواران التمسک
 یکدیگر را و عده کردن التمسک انک کردانیدن التمسک
 و التمسک استوار شدن التمسک دی و تنوع از حد
 در کدشتن التمسک یکدیگر را و بدین التمسک برکن

حق

التشديد بالارباب والترتيب برسانين
الجوخ ميل كردن الاثخان بسيرت الاستخبارات
خواسن سورة القوية البراءة بيزاري البيت در
زمن رغن الاذان اكا غامدين المصامت ثم نبت
شدن المحم بازداشتن المرصد والمرصاده فوج
المرصد والمرصد چشم داشتن التخلية را كردن الآ
زمنار خواسن الاجازة زمنار دادن الاطلاع
الال عهد و خویشی المذ زمنار الارضا و خشنو كردن
التقاء شفا دادن الوليجه بروت خالص العمارت
آبادانی كردن و آبادان شدن السج آب دادن
الاستجار بروت داشتن و مركزين العترة خویش
تردك الك دمار و اشدن المسكن جاي ارام المسكن
جماعت الموطن جايگاه المواطن جماعت خنن نام
و اديست میان مکه و طائف الرجب فرخ شدن
الادبار شت دادن الخاسته طيبتن العليقت
درويش شدن الجزية مركزية المصفاة و المصفاة

درگاه شستن

ماند شدن

ماند شدن الاثخان غالب كروانين و اشكار كردن
و وقت غا زيش در آمدن الكثر كنه و كنج نمان
الاجما، كرم كردن الجبته شانی الجاه جماعت الشی
باز بس انغدن المواطاة موافقت كردن السائل
كرانی كردن العار مورخ در كوه الحصف سلك القصر
آمنه كردن و ميانه كرفتن التقة بفر دور الاستين
و ستوری خواسن التردد آمدت كردن العدة
سار كاری كردن الانعاشه بر انكوشدن التبيط
در كلی كردن الايجاع شتابانين التزويق
بلاك شدن التوق ترسدن المصا و نياه كاه المصا
پناه كرفتن المعارت تكاف و ركوة المعارت
جماعت الاوقال در آمدن المدخل جاي در آمدن
المخرج و المجمع سرباز زدن التفرغ عيب كردن التوم
و المعتم تاوان دادن المجاوت خلاف كردن الأكل
عذر خواسن الاتعاك بر كريدن العدن بجای تم
شدن الاعقاب با و اش دادن و از بی در آوردن

التزین خود را بر استن الزم آورد رسیدن القمر
کردن سیاه القطعت ماره القطع جماعت
التزین با صدا که تداین
عولیه

لصح رکنی صع صوره آرا و ظهور نامه کاتبه
و لوصف نامه صع صوره الص و ظهور نامه صع صوره الص
و لصف رکنی صعی و العن
ما بر صعی و العن مع صعی و العن
از صعی و العن صعی و العن

جماعت با دی البرای در اول ویدارون صعی و العن
و کور کردن الالزام لازم کردن الار دره خوار

الاخذار عقد در دست آوردن الاعرابی با دین
الاعراب جماعت الجور سوار المرد عاده کردن
الاعرابی طاعت کردن اقرار کردن الخطایین
الارهاد ساختن وراه بان شادن التامین
بنیاد شادن الجور المکندر و الیور والانمار
فودری شادن التامین با کبی بیت کردن و مع
کردن الاداه سوار که کیده از ترس خدای شعا
التخلف با ریس استادن الطما شادن التعب
بج شادن الوطء بیای سپردن الواد بی سپیل
میان و کوه التعقنه دانا شادن الغظی در شتی
کردن الانصراف با رکنش سورت یونس قهرم
صدق کردن از نیک شس فرستادن الاعاده با کور
الضیا و روشنی الدعوی والدعاء خواندن التعجل
شابه نیدن الادراء در با باندین العمر زکاتی
التیسیر را ندن العاصف با دست العصوف سخت
وزیر بدن با الموج آشوب وزیا الامواج جماعت

التزین

التزمین خود را بر راستن الرمیق در رسیدن القصر
کرد سیاه القطع پاره از جزئی القطع جماعت
التنزیل صدر کردن الاملاف در ریش فرستادن
الععارف بکه بکورا شفاضن الاستنفا نه فرخواستن
 ای آری آلتان کار الغروب غایب شدن الاجامه
اتفاق کردن و جمع کردن و دل بر کاری نهادن
الفته اندود الفت کرد ایندن الکریا بز کویار
التیوی جای گرفتن الفرق عقم شدن البدن
 جماعت قوم یونس اهل سینوی از توای موی
سورت هود التنی کرد ایندن و دو تا کردن
الاستیبا جامه در رس کشیدن التیوب جامه لثیمیا
 جماعت النعا و نعمتها و اساس المریته شیب لاجرم
خصا الاخبار فرتی کردن الرذالت ناکس شدن
الرذال ناکس الارذلان جماعت الارذل ناکس الارذل
 جماعت بادی الریای در اول دیدار اول التیوب
و کور کردن الارلزام لازم کردن الاروراء خوار

نشین
الاقتدار عند روست آوردن الاعرابی بادیه
الاعراب جماعت الجبر سوار المد در عاده کردن
تاف طاعت کردن اقرار کردن الخطایین
 زور راه بان نشاندن التیوب

کندر و دور الورد والانوار
ت با کسی بیعت کردن و مع
لنده از ترس خدای تعالی
طهات شمشاد التصب
بدن الوادی جای میل
شدن الغضب درشتی

سورت یونس قوم یونس
دن الاعاده بار کردن
له عا خواندن العجیل
بایندن العجز ذکافی
بیر بر دن العاصف باد سخت العصور سخت
دور زمین باد الموع آشوب وزیا الامواج جماعت

و کور کردن الارلزام لازم کردن الاروراء خوار

نشین	ت با کسی بیعت کردن و مع	کندر و دور الورد والانوار
واقتار	لنده از ترس خدای تعالی	الاقتدار عند روست آوردن الاعرابی بادیه
کج	طهات شمشاد التصب	الاعراب جماعت الجبر سوار المد در عاده کردن
ان ی	بدن الوادی جای میل	تاف طاعت کردن اقرار کردن الخطایین
کورت	شدن الغضب درشتی	زور راه بان نشاندن التیوب
الطریق	سورت یونس قوم یونس	کندر و دور الورد والانوار
والیس	دن الاعاده بار کردن	الاعراب جماعت الجبر سوار المد در عاده کردن
ادوات	له عا خواندن العجیل	تاف طاعت کردن اقرار کردن الخطایین
کاریم	بایندن العجز ذکافی	زور راه بان نشاندن التیوب
حرف	بیر بر دن العاصف باد سخت العصور سخت	دور زمین باد الموع آشوب وزیا الامواج جماعت
کادار	دور زمین باد الموع آشوب وزیا الامواج جماعت	

داشتن الایمان اندو میکن شدن مخاطبت و خطا
 با کسی سخن گفتن التور معروف الاجراء راشدن القول
 جدا کردن و معزول کردن فی معزل در کرانه البلع
 فروغ کردن الاقلاع باز ایستادن الغیض کم کردن
 آب الجودی کویست بموصل البعد و البعید مملاک
 شدن بعماله هکاک و دوری با ادوار الاعتداء
 و العروء نزدیک کسی آمدن التصمیم معوی یشانی
النواصی جماعت العفو ستیزه کردن الاستیوار
 زندگانی خواستن و آبادانی کردن الارائه کمان
افکندن التخیز بالی کار کردن ایندن العیون بانی التخذ
 بریان کردن التخیز بریان کرده التفکر و التفکر التفکر
 ناشناختن الایجاب سبب و دل کدا شدن العجز
پیردن الشیخ پیر د المجد بزرگوار شدن الروء تر شدن
الاناب باز گشتن بجی العصمت سخت و شوار الابهر
شدن ایندن الصف مهمان الزین کرانه الاسر و الزین
سب رض الالتفات باز پس مکرستن الصبح سپید

التجمل

التجمل سند کل التصدیر بهم نهادن الطریق پس
شد انداخته القدوم در پیش رضن الایراد
در آوردن الورد و اشجار الورد و در آمدن الورد
عطا الرفق عطا دادن و یار ی کردن التسبب
ملاک کردن التعاونه بد بخت شدن التقی بخت
الاشقیاء جماعت الزفر بالمیدن و اول بایک کند
خ الشمیق اخر بایک خ کردن السعادة نیک بخت
شدن السعد نیک بخت کردن ایندن الجذب بریدن
الركوز میل کردن الزلزله پاره آر شبه الزلزله
جماعت الانراف و در رفت و نه کردن ایندن یعنی
عق نمت شدن العواذل دل الافئدة جماعت
یوسف العربی تاری زبان الزواجا با العصمه
کرده از ده تا جمل الطرح افکندن الغیاب تا
الجب چاه القنا و شنا کاه الالتقاط بر چیدن
القدح و الترقع و الارتقاء خیر کردن الذی
کر الذباب جماعت القیص بر پس التسویل بیار

بجمال خوب شدن الجمل خوب الذلومعروف البصا
پنال که جدا کند و بجای فرستد برای تجارت
الزمنه و الزناوة فی رغبت شدن الاکرام کرا
داشتن المرودة کاری از کسی درخواستن العیضا
ستن در بیت لک فراتر ای معاذ الله پناه میگویم
مخدا ای القدر انیدین و بریدن السجین در زیدان
کردن الخطاء و الخطاء و الخطاء و الخطیئة
کنه کردن التعف شیفه کردانیدن التعف دوقی
بیمان فل رسانیدن الاثکاء تله کردن المتکف
نواله و ترج السکین کار و السکالین جماعه الالباب
بزرگ داشتن الاستعظام باز استادن و جبک
در زدن السجین زیدان الصبوة و الصبوة میل
کردن دل کسی العف شرف و شرفه کردن الطربان
الاجبار جماعت النجات رسن البضع از سه تا هفت
وازمه تاده السجین فرید شدن السجین فرید السمان
جماعت الاجف و العجفاء لاغرا الاجتاف جماعت

الاخضر

الاخضر و الاخضر سبب الاخضر جماعت العبارة بیان کردن
الصفت خواب اشقمه و دوسه کنه الاصفات
جماعت الخم خواب الاحلام جماعت الاذکار ریاض
آوردن بعد امت پس از یکجند الصدق سخت
کوی الدرب و الدروب پیوسته کاری کردن القیت
باول باریدن الاغاثت فریاد رسیدن البیال حال
الخطب کار بزرگ الخطوب جماعت المصحف صده
التبریت خیار کردن الاستیلاص بکر بیدین و رنج
خواستن السکین جای کرد استوار التجمیر ساز کردن
الجهاز ساز الرجل بالان شتر الرجال جماعت
الاکتال برای خود محمودن المخرور فی آوردن
البعشره الموقر عند استوار الحاجت نیاز النقا
مشربه که بوی آب خورند العیر کاروان الاجال
روی بخری آوردن القعد کم شده جستن الصواع
چانه و جای آب الحمل بار الرعامه پذیرفتار شدن
الوعاء بار دادن الاوعیه جماعت الاستیاس

نومید شدن الخلوص جدا شدن التجی هم از البراح
از جای فواتر شدن الطرض گذاشته شدن از اندوه
التکایت کلمه کردن و نالیدن التجس خرمی کردن
آسانی و رحمت الازجا و راندن مزجاة رانده یعنی
اندرک الایثار بر کمزیریدن التشرب سمر زنی کردن
التعین بدروع و خرفی نسبت کردن القدم
دیرینه و گفته شدن البد و بیا بان الحاق رسانیدن
و رسیدن سورت الرعد العقاد و العود دستون
الاعتد و المد و الهد جماعت الرسو استوار شدن
و بیخ آوردن التجاور با یکدیگر می یکی کردن
الصنونه درخت که با تنه و تکر از یک بیخ باشد
الضوان جماعت الجمه نوشیدن المنکبه عقوبت
المطبات جماعت التروب بیرون رفتن التعقب
پازگشتن و بازگردانیدن و نگاه داشتن و حکم
کسی را فتح کردن الوالی با یکدیگر و استنادگی کنند
المهاصن و المجال با کسی مکر کردن الکف بیخ السین

رمس

رفتن آب السیل معروف الزید کف الربوه افزونی
شدن و بالا رفتن الحلیه پیرایه و نشان روی الطی
جماعت الطهار رود آورد المکت درنگ کردن الطی
لم خند باد این ترا القرع کوفتن القارعه قبا
و سختی الخلول فرو آمدن المشقه دشواری و سخت
دشواری نهادن الماشق دشواری المحسونه دون
ابراهم الاسکان آرا المین الصهید زرد آب
الجموع فرو خوردن خشم و آنچه بدان مانده اللاست
بظرف و بردن و بگوارانیدن الرماد خاکستر الاسفاد
سخت شدن و دویدن الجرع زاری کردن و
ناشکیبایی کردن الاصرخ فریاد رسیدن الاصل
بیخ و بنیاد القرع شخ الاجشاث ازین کینک
البوار سلاک شدن المحالت و المحلال با یکدیگر دوست
داشتن الاصهار شمردن و توانستن الجنب
و الجنوب دور کردن الهوی از بالا افتادن
التجوس از جای بجای شدن و چشم بین باران

التقابل با یکدیگر کریم روی شدن القنوط نوم شدن
 القصیحت رسوا کردن لغز ک بجان وزندگانی تو
 الاشرق روشن شدن الرشم نشان داشتن
 الایک بره اصحاب البحر نمود یعنی قوم صالح و حجر
 موضعت میان مدینه و شام طغصن فرود داشتن
 الاقتام بلیکدیکر سوکنده خوردن و بخش کردن
 العصه دروغ و باره خرمی عصبین پاربا الصیدع
 سکاقت و فرمان بجای آوردن **سورة النحل الطلقة**
 آب پشت در رحم زن الذف آنچه بوی گرم شوندند
 لباس و خیمه و بلط الدفاء و الدفاعت گرم شدن
 الاراحت راحت رسانیدن و چهار پاربا نشانگاه
 جانو بردن السبح بجزا که داشتن ستور السرح بجزا
 شدن الشواری البعل استه البعال جماعت
 الخیران الجور از راه بخشش و سهم کردن الخیر
 کشته از راه و شکر الاسامت جرانیدن الطری تازه
 الطراوة تازه شدن المخر نکافتن المید یکدیگر دیدن

الاهطاع شتافتن الاتباع سر و چشم مراد بجز
 داشتن النوا و یمان زمین و آسمان الزوال کشتن
 القهرین با یکدیگر نزدیک کردن الصقذ بند الاضفا
 جماعت التزیال پراستن السراپل جماعت القطر
 تلائی که بر شکر مگرین مالیه القطر من کداخته الا
 بغایت گرمی رسیدن و کانه آمدن **سورة الحجر**
 ب و آنکه الالباء مشغول کردن الامل امید
 داشتن التزیل فرود آمدن التک در آوردن بجز
 در جزئی السکول راه سپردن الظلول روزگدانشن
 العروج بالا بردن التکرتن آب التکریم
 بستن الاستراق در دیده کوشش داشتن النیاب
 ستاره روشن القعاج استن شدن شتر الواسع
 باد ما بچی که در خنتر آستین کند الاسقاء آب
 دادن الخزن نگاه داشتن الصلصال کل خشک
 الخی کل سیاه السن از حال مگردانیدن و نداد
 ندادن التوم باد گرم التری تحت التری جماعت

التقابل

زمین و خرامیدن علامت نشان العلامات بجاست
القف آسمان خانه التقوف جماعت الحفظ بزمین
فرد بودن الخوف بزمین فروشدن وگرفتن ماه
الخوف کم کردن و تیرسیدن التفیق بازگشتن سایه
الذخیر خوارشدن الواصب دایم در دناک التقوف
دایم در دناک شدن الجماد زاری کردن الاشهر
آرزو کردن التواری نهمان شدن الدر نهمان
کردن الاقواط از صد در گشتن و شتابانیدن
الفرت سرسن شکبه البین شیر الالبان جماعت التقوف
آسمان بگشودن و گوارا بودن السکند خرما
یعنی شراب خرما و مویز التخل منج انکسین التحد
بکی الما فد نیزه و خدمتکار الاجتهاد جماعت الحفظ
شتافتن در خدمت الکف لانی و عیال المنج فکر لین
و در خشیدن الاستحفا سید کردن انیدن الطعن
از جای بجای شدن التقوف پشم گو سفت الاصوب
جماعت الو بپشم شتر الاول بار جماعت التقوف
الاشهر

الاشهر جماعت الانات قاش خانه الکف نوش
و شفاف در کوه الاکاف جماعت الاستحفا اشت
خواستن التوکید و التکید استوار کردن الغزل
رسمان ریش الثلت آب از رسمان باز دادن
الذخیر بماهی و حیوانات النفاذ و النفاذ سپری شدن
الاج یکه تاری زبان باشند یعنی عربی زبان سوی
نی اسرائیل المحوس و المحوس در سرای گشتن بهر
غارت التغیر کردن و می که برای کاری بهر خیزد الاسا
بدی کردن التبر سلاک کردن الحیض زندان التجول
التامین این کردن الحفظ باز داشتن و حرام
کردن اف کلایه که در وقت و تکیه کو بند التد
بانگ بر زدن التبد بر مال با سراف تعه کردن التبیر
آسان و اندک شدن التحر بجه کردن الحور نجم شدن
الزما و الزما پلید کاری کردن القسط فمان
القنوع و القنوع از برفتن المرح نشان شدن الطول
در زنی و در از شدن الاصفا بر کنیدن التبر

پوشانیدن زلفات استخوان زیزه الحیدر امین الایقان
 سرخساییدن التحویل کردانیدن السطر نوشتن التکرم
 والتکلیف کراچی و آشنی الاحاط ازین برکنیدن
 ولولیه برلبستور نهادن الوفوقام کردن الاستعراق
 سبک کردن و حریص کردن الصوت او از الاصوات
 جماعت الاجلاب کرد کردن رباعی برزدن الراجل
 بیاده الرجل جماعت المشکت با یکدیگر انبازی کردن
 الجانب کرانه الحاصب مادی که سنگ او در العصف
 نیش بربیع بس و الدلو کشتن افق در وقت
 زوال العن ماریکی شب التجدید بار بودن شب العج
 والتجرب راندن البوع چشمه النیاب جماعت
 النافق طاعتی که فریضه باشد و فرزند فرزندان کف
 خوی الطیر مسمیت الاسقاط افکندن الکسفا باده
 آسمان التزیی یا لا بشدن الجود فرود آمدن
 القوز خیل الشرب باز داشتن و سلاک کردن التبور
 سلاک شدن اللغیف امیخته و پیچیده بود با یکدیگر

الذوق

الذوق زینج الاذقان جماعت النفاقتة نرم خواندن
 صوت الکف التخیج سلاک کردن حجر زمینی که بود
 کیه و نزدیک کف شکاف در کوه الزرقم آن نخسته
 از تریکه احوال اصحاب الکف بروی نوشته بود
 التیمیم ساقن السطی از حد در کشتن الطلوع
 بواسطه اقیاب و مانند ان التراور والازورار
 جسدین النجوة فراخی میان دو کوه الاشاره
 رایت نمودن الیقظ سیدار شدن الترقو و خشن
 وضعکان الوصید پیش آستانه و الفرائر کتختن
 الورق سیم السطف لطف کردن و ذکر کسین الاله
 دیده و کردانیدن یعنی سخت روی کردن المراد
 والمراة با کسی ستمیدن یعنی سخت روی کردن
 التجادید سیدن الاعمال غافل کردن و نشان
 کردن القراطیجان و از حد کشته السراوق
 سباز برده السراوق جماعت المهل من که ارضه
 الشی بر بیان کردن الارتفاق بر اینجیکه کردن

وچیزی منفعت گرفتن التحلیه زبور سن و کبیر اصفت
کردن التوار دست و رنجی الا سورت جماعت الایمان
جمع الجمع السندس و بیای تک الاستمق دیما یستبر
الاریکیت تحت آراسته الاریکجه جماعت الحف کرد
خیزی در آوردن المحوف کرد خیزی در آمدن الحاقه
و الحوار که راجع اوان السید و دت سلاک شدن
الحسان شمار و تیز ناول الزلق زینبی که یای برود
غزیده شود الخور بر زمین فرود شدن اب الانصاف
و ادستدن السیم که به ریزه خند المسم شکست
الذرو بر باد و اول الاقمه اتوا شدن المعادرت
ماندن الصغیر سته الاشفاق ترسیدن البهل الخ
بجای چیزی استه العفنه باز و یار المونوق جائ
سلاک المعرف بجای کر بزجدل بکار الا و خاص
باطل کردن المویل بیا کاه الوال و الوول بیا
گرفتن المحف رو کرد و راز الاغصاب جماعت التبر
سج العدا و چاشنی القمه سندا الاصلت نو کردن

الانطلاق

الانطلاق گرفتن السینه کشتی السخا من و السخن
جماعت الامکار بزبرک و عجب الازبان اندیز
رسا خیدن الکنز منکر المصاحبه با کبسی صحبت و استن
الاستطعام خوردنی خواستن الضعف مهمان
فرو آوردن الاضاقه مهمان کردن الحجار دیوار
الجدران جماعت الانقصاضی سفتا دن بیا القمه
گرفتن العصب بستم شدن ذوالقرنین نام پادشاهیت
الحی کر شدن السید بنده با حوج و ما حوج نام دو
کرده تباها کار است الخرج و الخراج معروف
الاعانت یاری کردن الزوم بعد استوار الزیره
پاره آهن الزبر جماعت الصدق و الصدق
کرانه کوه النقب سوراخ کردن العطاء پوشش
الاعطیه جماعت النزول الخ پیش مهمان نهند
چون فرود آمد الفردوسنستان و بهترین جای
در نهشت الحول کشتن از طالی بجالی المدا و سیتا
دوات المدا فرودنی **سورت مریم** الاستعمال

افروخته شدن آتش و پیدایش سیدی و موی
الشیب سفید شدن موی آتش ریج پسته آتش مخم
التوی راست و تمام خلق البقی کورک البصیان
جماعت الخان بخشودن آتشی بر مینگارالافتاد
بکوشدن شرقی و جای افتاب بر آمدن التملی
مانند چیزی شدن الزکی با کینه البقی بیدکار الی
یاوردن الخاض دزدان الجرج تهنه درخت
النسی رکوبی حیض و چیزی خوار کراور چند از غ
السری متری و جوی خوردن البین جبانیدن الب
بغدادن الرطب فرمای تر البنی حیدان موه اردر
القره والقور در روشن شدن چشم الالسی آتشی
الغری بزرگه و شکفتن الاشارة اشاره کردن الملی
یکجندی الایمن سوی دست راست العی نام و ادیت
در دوزخ الاصطبار صبر کردن الخبیران فرامدن
الحم واجب کردن التندی انجمن التری دیلا رونما
وسیر آبی و آب داری کلا بجانست الفردتها الصد

نامت

نامت و مخالف چیزی الاضداد جماعت الارضین
وازه جای بردن الوقد کرده که بنزدیک سلطان
ازجت مسمی الاز شکفتن الاقطار و التقطر
شدن المد شکفتن التیسیران کردانیدن الذکر
اوازم **سورت** طه ای مره التقاء رجب
شدن التری خاک نمدار القیس پاره آتش الخلع
برون کردن جاده و ما شدان النعل معروف
طوی نام و ادیت الرودی هلاک شدن التو
تکلیه کردن آتش برک از درخت ریزانیدن المار
معا به حاجت الحیه مار السره رفتار الصد فرام
آوردن الوز بر دستور العقده کرده و بسکی الاز
پشت و نیز و منذ السوال حواسته القذف انما حق
و دشنام دادن الساحل کباره و ریما الاصطباح
نیکویی کردن و برکزیدن الوقی سست شدن القس
نرم الفوط شاشن و برکسی تعدی کردن شتی برکند
الزعی جبرانیدن و جرمیدن النیبه خرد النبی جماعت

تارة بکبار سوی هموار سخت و الا سحابت زنت کز
 الاسقاء بلند و بز کوار شدن التخل کیه را خیال
 نمودن و بجان اکلندن التزکی پاکی و پاک شدن
 البیض شدن السامری نام مردیت زکر کز
 نبی اسرائیل التجه ریش الخی معا جماعت التخریقی
 والا حراق سوختن الخوق سوان زدن و دزدان
 از خشم بر هم سائیدن السف بر کندن و بر باد
 دادن التزرقه کبودی الارزق کبود چشم التزرق
 جماعت القاع زمین راست و هموار الامت ملذی
 الضعف زین نامون و نرم العس او از نرم العنق
 فروتنی کردن و اسیر گشتن المقیم کم کردن خبری از
 حق کسی و کوارانیدن طعام العری بر بند شدن الخی
 آفتاب آمدن و خوی گرفتن البی کینه شدن العنک
 تنک الملازمت و اللزائم یا کسی یا چیزی پوسته بودن
 الزمرة اریش و شکوفه **موردت الانبیا** الساع
 فایه کوی القمم شکستن و ممالک کردن الرکض بیای

زدن

زدن و دوانیدن مشور الخمود فرود نشستن التزق التزق
 باطل کردن و شکستن سر خیا که بمغز برسد الاتحاه
 مانده شدن الار تهاه پسندیدن التزق التزق
 التزق کشتن العنک حخرج الاطلاق جماعت السج
 تقرف کردن در معیشت الساحت شاکر کردن **داشتن**
 الکلاوة نکاهه الاتحاب بیاری کردن و درینا که کز
 التزق بوی و مین الخزول پسندان خرد التعمال
 صورت نکاضه الخه او پاره پاره التلق و المنطق
 سخن گفتن التلق کونار کردن البرد سرد و خجابه
 النفس چرا کردن کوفه خذبت بی شان و شیم بار
 کردن التقیم دریا یا بنیل اللبوس پوشش و زره
 العوض بدر یا خرو شدن المعاضبه با کسی خشم گرفتن
 الحد بالاسلطان بوییدن الخطب نیزم الالباع
 دور کردن الخسب او انز الفرع بیم و ترسیدن
 الطی در نور دیدن السخ حله نام و نام فوشه آیت
موردت الخ الذمول مشغول شدن العلقه خون بسته

واجب شدن و بیفتادن القنوع خواستن القناعة
 خرسند شدن المعترکه نیاز غایب و نحو اهد التمدیم
 بیستین الصومه جای عباده الصوامع جماعت
 البعث کلیسای ترسیان البیع جماعت التعطیل
 کدشتن المعاجزت بر کسی پیشی گرفتن العجز عاجز
 کردانیدن و درنگی کردن الاخصاء سز شدن
 التطوعه کردن و بعتن کردن الذبایب مثل السب
 ربودن الاستعداد رمانیدن الطلب حسن موت
المؤمنون السالته انچه از چیزی برودن کشیدن
 آب و مانند ان القرار امکاه العاکت میوه
 القواکه جماعت الدین روضه الادیان جماعت
 الضیع فان خورش التفصل فضل و سیری حسن
 سیمات چه دورست تتری بیانی المعین آب روان
 بر روی زمین السمر فانه کفن السامر جماعتی
 اف زکویان الصبر بوده کفن الامجاد محسن
 کفن النلوب از راه بشتن الحاج والبا جبهه سینه

المضغه یار کوشت التخلیق تمام خلق کردن و نطق
 کردن مخلقه صورت پیدا آورده و موارد و ساد
 کوه از نقصان و عیب الطفل کودکی خرد و الاطفال
 جماعت الصمود فرمودن الامتزاز حیدر البیع
 و البهجه شاد شدن البیع زیبا و با تملو العطف
 جانب الاعطاف جماعت الحق کرانه الخوسعی مع
 الجوسر جماعت الصبر ریختن الصبر کد زانیدن المعصمه
 دلبوس المقام جماعت اللؤلؤ لؤلؤ و اریه اللایلی
 جماعت المحریر بر نیان البادی یا بانی البادوا
 جماعت الصبور بارک میان شدن العاقبه دور
 شدن و ژرف شدن التفت بجرک العقیق و برینه
 و کرامی العقیق کوهی شدن و سید نیز شدن
 العاقه کمنه شدن العظیم بزرگ و اشتن الحمت
 انچه شاد بشتن الوثق بت الاوشان جماعت الزور
 دروغ سخن دور شدن المدهه قربانی که بگذرند
 چون شتر و کما و الا عمر از عرض کردن الوجوب

الخمسة وسورة العزات بجمعت الصريح كرون البرزخ
بازداشت میان دو جزو آنچه میان دنیا و آخرت
باشند از وقت مرگ تا روز حشر الت خورشیدی اللوح
سوخن الکواکب روی ترش کردن العت بازی
کرون **سورة النور** الجلد بتا زیانه زدن الکبر بزرگی
التیوع انکار شدن الاتیلا و سولند خوردن فبا
پلید شدن الاستیناس انس گرفتن العقی چشم
فروخو با نیدن و او از فروداشتن الحار مقصه
یعنی مع الحیب و کرمیان الجیوب جماعت الاربیة فاجت
العورت انچه از مردم باز پوشند اللیم بویه مرد
وزن در ویکن بود الایامی جماعت المکاتبه
والکتاب بنده را بد و باز فروختن العاؤزنا
کرون الشخص عفت نمودن المكفات روزانه که کداره
ندارد در یوار المصباح چراغ المصباح جماعت
الزجاجت البینه الذری ستره روشن الیزر
جماعت التوقد افروخته شدن السراب کور آب
وآن در نیم مفر

وآن در نیم روز مبتدئ الال انچه در با مداد و شمشاد
بینه البیج در یامع الزکام ابرز بیکه کیر الودقی بان
بیانی البر و کمرک السار و شانه الاذعان کردن
نهادن الحیف پیدا کردن الظهیرت وقت غار بشتن
و کرمکاه القاعد زن نشسته از حیض و زادن التوا
جماعت التبرع خوشتن را بر راستن و از خانه بر
آمدن الاعوج لکن الصدیق دوست الاصدقا
جماعت التسلی از میان مردم برون آمدن و در
یکدیگر بنمان شدن الملاوؤة و اللواؤد رس یکدیگر
بنمان شدن **سورة الفرقان** الماکتاب از بهر
خوشتن نوشتن التوق با زار الاسواق جماعته
التعظیم ختم گرفتن الحجاب زدن حجرا حجرا انانیاسته
باز داشته الساء وان کرد پراکنده که چون افتاب
از روزنه در خانه تا بد غایب الحیة عمه التبرئیل پیدا
کرون و فرستادن آیات از پیش یکدیگر التفسیر توفیق
کرون معنی الررس جاه الثبات اساس المخرج

اندر کم کشدن العذب خوش الفرات خوشترين آب
 الموهبت شور شدن آب الابراج تحت شور القدر داما
 و خسر و قوت بسبب نکاح السراج چراغ الحقیقه بین
 یکدیگر آمیخته و شوند و بجای خیزی ایستاده القوام
 لازم القدر و الاقمار و التقیه نفع بر عیال میکند آن
 القوام راست و برابر القوه خار با لای **سورۃ الشعرا**
 المفعله کردار تک التعبد به بندگی گرفتن و رام کردن
 الترددت کرده اندک الاتعلق تکافه شدن القوی
 پاره جدا شده الطود کوه نزدیک بلند الازاله
 نزدیک آوردن و جمع کردن التمر بر سر و آوردن
 و از عسلان خود در گذشتن بفضل الکلبت کوفتار
 کردن آوردن التریح جای بلند المضغه اکبر و حوض
 بزنگ المصانع جماعت الخلق خوا الفصیح شربت و
 لطیف و باریک الواسعه تحت بزنگ شدن و نیک
 روشدن سطور القوه فیر بره و شاد کام شدن
 السحر بسیار جادویی کردن التبر بهر آب
القوی

القوی دشمن داشتن الاضار کاستن المجله کزوه بسیار
 الیم و الیمان روی بجای نهادن و شیفته کستن سلبت
سورۃ النمل الاصطلاء گرم شدن باتش الجان
 مار خوردن الاستیعاب یقین داشتن الفروع باز
 داشتن النمل مور الحطم شکستن التسمم خنده کردن
 الاثرع درول افندن التفتد خستن المدمد معوی
 بسیار م قیلد ایت یمن و نام شهر ایت التخی
 بنام کردن و نمان کرده الهدیه الخ کبکی فرشته
 از عطا و قربانی که نمک فرشته الهدایا جماعت القوی
 دیو سبب الطرف چشم و چشم برسم زدن التکر ناشنا
 کرد ایندن القرح کوشک بلند التمر به عموار و لغزان
 کردن بنا القارورت شیشه القواریر جماعت القفا
 با یکدیگر سو کند خوردن الحدیقه بستان دیوار کشیده
 الحدائق جماعت البهی خونی و مدار الکلم خسته کردن
 الخوف درن الايمان کاری محکم کردن کتب بروی
 افندن **سورۃ القصص** الفراع پر داختن و تنی شدن

اشحن کرده

القوی

الوكشت زدن الترقب چشم داشتن الاسترخ فریب
 خواستن ایثار مشو کردن التوجه روی نهادن الذر
 والذباور اذن الصدر والصدور بارگشتن الاصدار
 باز کردن ایندین الحجة سال الحج جماعت الرأی شبل النفا
 جماعت الاستیجار بخر کردن الاخر مزدور کسی بودن و
 مزدوران الخدوت پاره آتش انش علی کرایه رود و توطی
 جماعت البقعه پاره از زمین العفصاحت کوه زیان
 شدن الردء یار القبح نغزین کردن و از نیکی دور کردن
 التناول دراز شدن و کردن کسی کردن الترمیمه
 بهم پوسته التوفیل بیک بهم پوستن الجبایت کرد
 کردن التوء کران کردن و بگرانی بر ساختن و بیفتادن
سورت العنکبوت التاء بالبدن و بدید امدن مع
 التاء افریدن القلب باشکوه کردن الاستبصار
 پناول شدن العنکبوت کراته الخط نوشتن الانباء
 معین کردن الحيوان جانور و زندگانی که در مرکب باشد
سورت الروم الروم رومیان الروضة مرغ زار

الجر

الحجر والجورث ومانه کردن الامس کشتن و در وقت
 شبانکه شدن الاطوار در وقت غار پشین شدن
 الاثنا بر پراکنده شدن الخطرة افرینش الاضعا
 خداوند افرونی شدن و افرودن کردن و ضعف کردن
 التصحیح پاره پاره شدن الاصفار زرد شدن **سورت**
لقمان لقمان نام مردیت بسیار علمت التصغیر و
 کردن ایندین الخدیج الخدی و جماعت الاسباع قام
 کردن الحجر عذر کردن العیث باران **سورت بقره**
 المیس خوار العجانی بکوه شدن و دور شدن **سورت**
الاحزاب الجوف اندرون شک و میمان خبری الاثنا
 جماعت الدعی پس خواننده الادعیاء و جماعت الحجوة
 نای کوه الحیجر جماعت التلبت و زنگ کردن التوتی
 باز داشتن شرب نام مدینه رسول صلی الله علیه
 و سلمت القطر کرانه خبری الاقطار جماعت السق
 زبان آوریا کردن الاسوة پس روی التنب خبری
 بخود واجب کردن العیصیه قطع و بر جگه فروس

و شاخ کا و الصیامی جماعت الوفر در نماز نشستن الوفا
 بآرام شدن الوطر حاجت الاوطار جماعت الترویج
 دادن مرد را و شوی دادن زرا الاغذیه و عدت و است
 و شمار آوردن الافاء کسی را مال بغایت دادن الا
 طلب نکاح کردن المادما نزدیک کردن الجلب
 چادر الجلابیب جماعت الارجات خرد و ریح افکندن
سورت السبا التمزین در ایندن و پراکنده کردن التباد
 تسبیح کردن و سحر و زرقن الالاء نرم کردن البوی
 فراخ و تمام شدن التدرره پوستن و سخن بگویند
 الزواج شبانگاه رقص الالاسات روان کردن آب
 الجفنة کاسه بزرگ الجفیات و الجفان جماعت الجابیه
 حوض بزرگ الجوابی جماعت القدر و یک القدر و جماعت
 الارض خوردن خوب و ابنة الارض جانور کی خوب
 حار النساء و عصا الشاء را ندن بعضا العرم سدا
 و موش آغذ و زنت اراک الابل سور کرا التدر و زنت
 کنار المباعده دور کردن الماحد و شمه سخن عجیب و
 الاعادیت

الاعادیت جماعت التفریح ترسانیدن المعش زده
 فرادی یک یک التاوش کردن **سورت الملائکت**
 العظیم بویستند و اند فرما الخرد با و کرم که در شب دزد
 الجحش را و در کوه الجده و جماعت الاحمر سرخ الخمر جماعت
 الغریب یک سیاه الغریب جماعت القلوب مانده شدن
 الاضطراب فریاد خواستن و فرود شدن **سورت یس**
 الامحاح سب بره امتن و چشم در پیش افکندن التعمیر
 عزیز کردن و قوی کردن التبع پوست باز کردن و پزیر
 آوردن چیزی از چیزی العوجون خوب خوش خرم
 القریح فریاد رسن التعل مشغول کردن الکتابت
 خوش من شدن الادعاء دعوی کردن و آرزو خوا
 الامتياز جدا شدن از یکدیگر العود و حیت کردن و بیان
 کردن الجبل افریدگان المنج از صورت آدمی بگردانیدن
 التوسخن معنی دار موزون با قافیه الالاسا جماعت
 التذلیل رام کردن التروکوبانچ نشسته را شاید الترمیم
 استخوان ریزیده الترمه ریزیده شدن استخوان

صورت **الصحافات** الزجر از کاری بازداشتن و تهدید
 کردن و بانگ برستور زدن تا برود و برقع خال کردن
 دیو بستن یعنی بغایت به کار رسیده و معنادار گشته است
 گوش داشتن التماس کردن بگوید یا می کردن الاستسلام
 القوب بر شدن کردن نهادن الاستسراک با یکدیگر انباشتن الکاسین
 القوب بر شدن قوی با شراب اللوس جماعت القذات و اللذات
 الاستسراک منزله یافتن العول سلاک کردن الانراف برسیدن شرافت
 داشتن کسی یا یعنی بسری شدن یعنی بنده شدن و برسانیدن
 اب جاه و مت شدن الترف ضعیف کردن اندر از قوت
 خون مرمر البیض خایه مرغ الثوب ایمنش العجم
 والسقم چار شدن الزیف شستن الارفاق شستن
 التل بر روی افکندن الجبین کیوی پشانی الایاق
 کرخین المسامحت با کسی قرعه زدن الالاقم بکلوفرد
 بردن الالاقم سزاوار ملامت شدن العوازمین
 یانیات البعین و رخت که و التاحت میان ساری
 یاد رکاه الصباح بامداد **سورت من الاتیسن**

مناس

مناسبت ستفام کر بز المناس و النوص کرخین الخاف
 سخت تشکف تعجب الاختلاف دروغ بر یافتن الالاق
 بالابرتندن التوتدیح الاوتاد جماعت من فواتی
 یعنی زمان اندک فصل الخطاب بعد کردن بسخی
 جدا کردن القطناه و نصیب الایدیز و التور
 بدیوار بر شدن الاستطاط ستم کردن و از حد
 گذشتن النعجه ماده ممش الاقال بدرفق کردن
 الخلیط انما الخلطاء جماعت الصفون بر دست
 و پای استادن اسب و بر کراهه سم چهارم الجواد
 اسب نیک رود الرخاء با و نرم البروده ستر شدن
 الخبت سوگند و روع کردن و بزه منشدن الایثار
 بر کزیدگان و نیکان الترب سزا و الاتراب جماعت
 العناق نخون و ریم و وز خیال الشغل مانند الایثار
 جماعت الاقحام بعنف در کار کشیدن لامر جابهم
 فواجی مبادی التکلف سنج خیزی کشیدن و
 خویشتن خیزی نمودن که نباشد **سورت الزم التکریر**

خیزی ز بر چری در آوردن و بر هم نهادن کلاه الهی
 فخل شدن نبات و انگیخته شدن جنگل الاقتران و
 بر اندام میای خواستن و پوستها فراموش آمدن از زمین
 التماس با یکدیگر بخوبی کردن الاشم از بیم دراز
 و بزمیدن الاحق بفرز خشم داشتن و بشمار آوردن
 المعطاد و المقلید و المقلد علیه التزم کرده از بیم جماعت
سورة المؤمن الازف و الازوف غزیدک آمدن
 الازف قیامت التبادی یکدیگر را آواز دادن
 التبادی از یکدیگر رسیدن التبادی سلال شدن و زیاده
 کار شدن التقلیف کار کسی بازگشتن التجاج
 با یکدیگر بحث آوردن الصورة بیکر السلطه زنجیر
 التحدی کشیدن التجر بگردن و تنی کردن و بالتش
 بتافض **سورة تفسیر** التوت روزی الاقوات جماعت
 الدخان دود العطر باد سخت الخشن بد اختر شدن
 ایام سخت روزهای نوم الانطلاق بسخن آوردن
 الاستیاء در برده شدن الاعتاب خشنود کردن
التقیض

هم بخند

تقدیر کردن و سبب ساختن الکفر خلاف شکوفه الاکرام
 جماعت العریفین یعنی بسیار و نموده **سورة شور**
 الجاریه کشتی الجواری جماعت العکوه دشمن الاکرام
 جماعت الزکوة ایستادن آبر و باد و کوششی الایباق
 سلال کردن الثوری شورت العقم زان نازانده
 و باد بی منفعت **سورة الزحرف** الاقوان تونستن
 التشتیه به پروردن و بیالانیدن الفشی و العوا
 اعراض کردن التوار دست و رنجن الا سورت
 جماعت الاقتران قرین شدن الااب و کجتم آوردن
 القصد بانگ کردن التحقیفه کاره بهن الفحاف
 جماعت الکوب کوزه بی دسته الاکواب جماعت
 التقیض ست کردانیدن الابرام استوار کردن
 العبد و العبده بیک داشتن و خشم کردن **سورة**
الدخان الرسوا را میدان الزقوم نام و خست
 در دوزخ الفی و العلیان جوشیدن القتل بدر
 کشیدن الاحوز و الحوزة انک سیاهی خشم و می بیک



سياه باشد و سپيد يانك سپيد **سورت جانبية الذكر**
 رور كار الهمور جماعت الاستسوخ فسخه كرفتن **سورت**
الاحقاف الاشارة بقیة علم كه رواست كرده شود از
 پیشینیان البدع لو التجاوز در گذشتن از كنه
 و گذشتن از چیزی الحقیف توده زيك كذا الاحقاف
 جماعت العارض ابر پیش آینه كه سايه اخذ الاستعجاب
 پیش رفتن العی اندر ماندن او العزم خدا و بدان
سورة محمد صلی الله علیه و سلم الوفاق بند التعجب
 شدن كردن و بركات استادن التعجب سلال
 شدن الاسون از حال كشتن آب التعجز حال كشتن
 العمل انكبين التصفية روشن كردن و صافى كردن
 المعنى اردود الامعاء جماعت انها الكون الشرط من
 الاشرط جماعت الاحكام كه كردن الامعاء كور كردن
 الفعل معروف الاقوال جماعت الاستحاط بجم آوردن
 الضمن كینه الاضغان جماعت الضمن بمقصود از سخن الوتر
 نقصان كردن و كینه و بر كردن و طاق كردن الاحكام
 المحل كردن

المحل كردن در سخن **سورت الفتح** التقدم و پیش
 التوقیر بزرگ داشتن الاطعام طفر دادن الموقر
 رنج و سختی و كنه التزئیل بر كنده شدن الحجة و شك
 جمعة الجاسلية نيك روزه كار كافرى التحليق سرتودا
 التفتير كم كردن از موى و كونه كردن و سستی كردن
 الشطاء اول برك كشت الايزار نبر و مند كردن اندين
 الموازرت يارى كردن و يارى دادن **سورت الجاثية**
 الامتحان از مودون الحجة معروف الحجات جماعت
 التجنب دوست كردن اندين التكرية دشمن كردن اندين
 التنازير يكديگر را لقب بد خواندن الاعتيا غيبت
 كردن يعنى از پس بد گفتن التعقب قبله بزرگ التعجب
 جماعت القيد كروى مردم از يك پدر القبايل
 جماعت اللت و الالتم كردن **سورت ق المخرج**
 شوریده البهجت زيبا شدن و شاد شدن البصرة
 والتبصر مينا كردن و عبرت نمودن البسوق دراز شدن
 للاعياء مانده كردن و مانده شدن جبل الوريد بزرگ



کردن لفظ گفتن و از زمین بچندن العقید حافر الخید
 و المجدودة از راه بکشن الاطفا و طاعی کردن الاملاء
 پرشدن النقیب اندر شهر تا کشن سورة المذاریع
 الوقر بار کران الاوقار جماعت التعمیر بخش کردن الجمک
 راسمای آسمان السمو غافل شدن الجوع خسین الاما
 فی روزگار کردن القرة با کمال الصلوة و کوفتن و جند
 کردن التواضعی بکد کرا و صیت کردن الذوب بهره سورت
الطور الرقی ان پوست که بروی نویسد البیت القمور خایه
 در آسمان چهارم برابریه المور بگردیدن الدرة بخصف لنزل
 التاجیم بیزه نسبت کردن الکلمات اخر کوی شدن المنزل
 مرکب المنون حوادث روزگار التقول سخن بافتن
 بر کسی السبطه بر کاشته شدن سورة النجم التیسه
 و پروین و کیا به بی ساق المرة نبره التمدلی سخت نژد
 شدن و فرود شسته شدن قایب قوسین مقدار دو کمان
 المرئی حور کردن و نیک بردوشیدن از جری اللات
 نام بقی است که تعیف انرا پرستیدندی العزیز در ضی

بود

بود که غطفان انرا پرستیدندی الفیض جوار کردن و نقصان
 کردن الفیضی که زوم التیم کانه خرد و الخین بجا انز شکر
 الاجتهت جماعت الاکلاء بریدن عطا الاصحاح کفنه
 الالبکا و کر یا نیدن المنی تقدیر کردن و منی پروین
 آوردن الاقفا و سرعایدادن التعری نام سانه
 که نو خراعه انرا پرستیدندی الاسواء انراض
 قصد کردن الحاری بکش شدن و با یکدیگر بستیدن
 السمو و بازی کردن و غافل شدن و سرود گفتن
سورة النجم الاستمرار اسوار شدن و همیشه بودن
 الازدجار باز زده شدن و بند کرفتن الانهار ریزان
 شدن آب الدمار مع آهینن و لیس که تخمه کشته
 بدان استوار کند الدنیر جماعت البحرین درخت
 الاصحاح جماعت الانقار از بیخ برکنده شدن الاصفا
 حاضر آمدن القاطعی کرفتن و یکدیگر و ادان الاصفا
 خطاه ماضی از رخ درخت التبیح با ممدادمان
 ادعی سحر المر تلخ المرارت تلخ شدن الاستطار

نوشته صورت الرحمن العصف بركت الريجال
روزی و سپهر غم الفخار مقال الماریج زبانه آتش
پند و المرحان معروف و مر و اید خرد و الجوار المش
کشتهای بادبان بر کشیده الفضا و نیت شدن الجلال
و الجلال بزکوار شدن الشقان آدمی و پیری التوفیق
و النفاذ که شش از آنجه بران آید و کوفه شدن فوفا
النواظ زبانه آتش النواظ و دور و روی که راخته
یعنی روئیه الوردت کلکون الدخان آدمی سرخ العین
شخ الاطفال جماعت الطلث جماعت کردن البیا
معروف الادیها م سیه نمودن از غایت سیرانی
النفخ آب از چشم بر جوشیدن الخیرت زنا بر بنیر
و بر کنزیده الخیرات جماعت الخیمه معروف الخیمه جماعت
الرفوف بالش و بساط کراغیه و مر غزار العفوی
جامه کراغیه صورت الواقف الواقف قیامت
الرجح جیبانیدن البس ضرور و کردن الایسات
پراکنده شدن الحانه سوی دست جب التلک کروه

الوضن

الوضن جواهر مرصع کردن التصدیق پراکنده کردن
و شکافتن و در درسا نیدن الخیر بر کنزیر الخیر
خارا ز درخت زدن الطلح درخت مور التلب بر نایز
آب التلوب ریخته شدن العروب زدن ثوی و دست
العرب جماعت الخیوم و در سیاه الایهم شسته
زده التیم جماعت التلقه شلقه نمودن الاعزام
تاوان زده کردن و تحت حرمی کردن اندن المیزان
ابرسید الایرا پرون آوردن آتش از آتش زده
الاقوا و خالی شدن سیری و به پایان رسیدن و
سیری شدن زاده الادیان مدانه کردن الخلقوم
نای کلوه الروح راحه و آسانی صورت الخیر
الاقباس گرفتن علم و روشنائی و آتش الاطفال
جستن السور یاره التفاحر با یکدیگر فخر کردن
با یکدیگر نبرد کردن به بسیاری قوم و مال الکافور
کشتا و زربعی بر زک الکفار جماعت الترمیمت را
و زربیل صورت المجاولت الاشتکاء و نالییدن

وکل کردن التماس و یکدیگر را جواب دادن التماس یکدیگر
 بودن التماسی با یکدیگر را از کفن التماس و از کفن
 القبح و از نشستن الجنه سه الموات و الواد با
 یکدیگر دوستی داشتن **سورت الحن** بپناهگاه
 و جانی استوار الحصون جماعت الاخراب و التماس
 و بران کردن الاعتقاد بر کفر من الجلاء و از وطن
 بیرون رفتن و بیرون کردن اللینه و رخت خرم
 جزع و برنی یعنی تجبه و بران الا بحاف بویانیدن
 ستور الزکاب ستوران که بر نشستن را شایسته کرد
 دست بدست داده شود المصاحفه در ویشی التحصین
 استوار کردن الصلوة تکافئه شدن **سورت الممتحنه**
 المعاداة با کسی دشمنی کردن **سورت المصفاة** الرهن
 استوار کردن با او تنگ در بر یکدیگر آوردن **سورت**
الجموعه آینه **سورت المناقول** الخت جوب تحت
 جماعت التمسید جوب بدیوار اندر و نماز التلوین
 نیک بچانیدن **سورت العناب** العناب بر یکدیگر

عین

عین آوردن الاستقاء بی نیاز شدن **سورت الطارق**
 الوجد طاقت و توانگری التیقین تنگ کردن الصفا
 التماس بر با یکدیگر دشوار کردن **سورت التهمیم** التحلیل
 و التحلیه سوکنه رات و حلال کردن الشیب زن
 شوی کرده التیات جماعت نوبتاً تصحوا بارگشتن
 راست و خالص **سورت الملک** تبارک بزرگ و پانزده
 و با نیکی بسیار است پیده بقدرت اوست القطر
 شکافتن التی که کند و باز مانده الحمر کند و باز مانده
 شدن التی که از یکدیگر جدا شدن التلیک کرانه زمین
 المسالب جماعت التکرار الالباب بروی افتادن
سورت نون التعمیم و التعمیت سخن چینی کردن العقل
 درشت خوی شدن التزم خرم از ده الوشم داغ
 کردن الخرطوم چینی الخرم از کسی بریدن و بریدن
 بار خرم و درودن کشت الاستسنا و انشاء الله
 کفین الخرم بریده و در دوه الخروا بهنگ کردن
 السلام یکدیگر املات کردن الاطلاق لغز آمدن

نوع علیه بازمانده و عیب از او پرستیدند و بار بیج
صورت الجن غلظت الشظ و دوری القدره کروی
 نه هم دل جدا کرده اند که وجهی دیگر القدره جماعت کرات
 باستانی کردن و نگاه داشتن القوط پیدا کردن
 النحری صواب جستن العرق آب بسیار القصد تحت
 دشوار کند کردانی انبوهی کتده **سوره المزل**
 المزل خویش را در جامه بچیدن ناشسته اللیل
 بر فاستن شب التسل کار خالص کردن ضایر التسل
 دل از دنیا بریدن التمهیل زمان دادن التسل بنده
 الاکتال جماعت العقه سرجه در کله مانده القصد
 طعام در کله ماندن التلب توده ریک المیل فرو
 ریختن الویل سخت و ناگوار زنده الاثیب سیدس
 التیب جماعت **سوره المدثر** التمدثر جامه خویشین
 در گرفتن التاقور صور الوجید تنها التمهید کسرتان
 الصعود عقبه دشوار التقلید زنده کردن العیوس
 والتصور روی توش کردن الابقاء باقی داشتن

سورت الحاق الحاق قیامت الحکم بریدن الزجاک
 العطف بار در فرض القافیه مرک الذراع کز الوهی
 وداع کردن العرق اقلندن الوعی یاد گرفتن و
 نگاه داشتن الوهی دریده شدن الزجاک ریه القطف
 بار درخت القافیه مرک الذراع کز الخفض بر الخفض
 العسلین انچه بیاید از اندام دوزخیان القول
 کفت الاقوال جماعت الاقاویل جمع **سورت**
المعارج العین چشم زکین الفضیله و دومان
 اللطی زیاده آتش و نام در که است و در و رخ
 التوی کرانه یعنی دست و پای الایحاء و در باره اد
 کردن المبلغ سخت مرعی شدن و سخت جندع کردن
 العزت کرده العزین جماعت الایفاض شتافتن
سورت نوح المعمارت و الجمار اشکار کردن الوفا
 بزرقواری الطور کوه الطور بار و کونه الاطوار
 جماعت البساط کسرتنی البط جماعت و زوسوع
 و یغوث و یحوق و سرتانهای بنایت که از قوم
 نوع

نوع

و بر کسی شققت کردن الموح زکب کرد انیدک الایسفار
 روشن شدن دریندکرو است یعنی موقوف بر شمار
 الاستفاد میدان درمانیدک و بیرون شدن خوان
 القوره شیر و شیر اندازان التشریک بر آکنده کردن
سورت القیامت العجیب سامان کردن و در حین
 کفش البرق خیره شدن چشم البرقمان درخشدن الولد
 پناهگاه معازیره عذرنامه و وی النظرة تازه بود
 شدن الفارقیت کار سخت بزرگ که شکسته میروید
 القهرت کسی شکستن التره قوت خیر کردن البراق
 جماعت الرقیه انسون کردن الاتقیاف هم در
 گیاه و شاخ درخت و بر مجیده شدن التملی بفرولین
 نازیدن و فرامیدن التدی و کلدانته **سورت**
الان الاشاج آبی بخون زن امیخته المسج
 آمیختن المزاج آمیزش الکافور معروف و نام
 چشمه است در پشت النذر انچه بر خود واجب است
 الاستطارت بر آکنده شدن القمطر بر سخت الزمیر

سرای

سرمای سخت الاناوسبوی الانیته جماعت الاوانیته
 بیع الریحیل معروف و نام چشمه است در پشت السلیل
 آسان بکوه فرو شوئه الفوج اندوه باز بیرون و شرفین
سورت المرسلات التوقیت وقت نمازین الکفیل
 الکفت فرایم آوردن الکفارت نوازم آرنده التوج
 بلند شدن التقدیح التقیف جماعت اللب زبانه
 اتش التشرخه العصر کوشک الجبل شتر ز جمال
 و الجمالت جماعت الجمالات جمع الجمالت ریحان **الاصفر**
 کشتی الجمالات جماعت الوبحان درخشدن **سورت** کبر بزرگ
الب الوانج با بان الاعصار زرد کشتن ابر **الصفرا**
 بیاریدن التجریح شکر آب المجاج و بزبان التفا
 در رسم مجیدن در حین الموافقت و الموافق در
 آمدن و موافقت کردن و در اشیا شدن آمو
 العصیه تارک شدن شب و لیت بدان آن
 و بزردی آمدن التفس بر آکنده شدن نور صبح و دم
 زدن الطین تمهت زده الفین بخیل **التان** **سورت**

الاصفر
 کبر بزرگ
 الصفرا

الشطرنج و در برقی را بجهت نختن از
 نختن و در برقی طبعی در دل و بویا نختن استوار
 اول کار نختن بوسیله شدن استخوان الساسه
 روی زمین سنگ اسما را اعطاش تارک کردن
 در صورتی که نختن الطم علیه کردن الطامه قیامت
سورت عیس تصدیق پیش باز آمدن التعلی باز
 کردی کردن و خوشتر را شغول کردن از خری سفر
 نوشن الاقبار در کور کردن ستره صبح المظفر
 بچوب زردی نسیم و پینه زدنی بزبانیدن آب التی
 استخوان سینه المرایب حماله است ترا الاغلب
 ستر تر کردن جماعت الاب جبرکاه الفصح کر کردن
 الغمرت کرد **الکلب** الاکلدار فروریجه شدن العتره
 شتر ماهه استن العتره جماعت الوحش چهار پا
 و شتر التیج اتش از وضو المودت زنده در کور
 کردن الکشت باز بردن چیزی التیج اتش از وضو
 الخمس باز پس شویندگان الخمس باز پس شدن

العلب
 سورت

و پنهان

و پنهان شدن الکبوس و در اشیا شدن اسوس
 تارک شدن شد و نختن برادری ان و ترویک آمدن
 آن الخمس بر آکنده شدن نوصح و دم زدن
الاعطار الاثرا افنا نختن البعده شوریدن
 القیدین راست کردن التریب چیزی اندر جای نختن
سورت التطفیف التطفیف کم بمودن الاستیفا
 تمام شدن المرقم نوشتن الرین علیه کردن کنه بر دل
 و خواب بر چشم الریحق شراب خالص التیج مبر
 و بیابان کار المک شک التیج رغبت کردن نسیم
 چشمه است و در بهشت التیج با یکدیگر کثیر است
 کردن التیج با دوش دادن و بیابی خواندن
سورت الشقاق التیج خالی شدن الکدره کار
 کردن الحور باز کشتن و کاستن شدن التیج سرفی
 که پس از فرو شدن اقباب بدیدایر سوی مغرب التیج
 کرد کردن و راندن و برداشتن الاتساق فراموش
 و تمام شدن الطبیق به الاطباق جماعت **سورت البروج**

و پنهان
 و پنهان
 و پنهان

الحمد و شکر و در زمین **سوره الطارق الطارق**
 ستاره صبح الترق بجوب زدن چشم و بینة الترق زبانه
 آب التریه استخوان سینه التراب جماعت التریج باله
 الصدغ تکف و کلاه الذل بموده **سوره الاعی**
 الاحوا سیاه الاقرا و خوانا کرد اینک التجن دور
 شکر **سوره الفاتح** الفریق خارجک زمره دار الا
 فزیه کردن الترقه بالش بر شش التمارق جماعت
 السطح بکستر اینک **سوره الحج** التفع جفت التوت
 طاق الجویا بریدن و قطع کردن ساق الوط
 تازیانه التعم ببار و نعت پروردن التلم کرد کردن
 التلم بسیار الاشیاق استوار است و بند کردن **سوره**
البقره الکیدریج و سخی معیت التلبید بسیار برسم
 نهادن التقلب الخذراه بربالا العققة سرقه
 جندی جند و سخت فلا اتجم العققة کدشت برنگ
 و سخی ازبالا القد و العکاک از او کردن و مهر
 شکتس و رمن یاز بستن المسفیه کرسکی المقربه

الزرقه سباط
 بزوزیه و پنجاه
 الزابیه حقه

خوبی

خوبی الترقه و در پیشی الاشیاق استوار است و بند کردن **سوره**
الشمس التوازی پس کس رقت الالهام از در دل التقد
 التدیسه پنهان کردن و کتنام کردن التقیاب جبر
 التذمه سملاک کردن و خشم کردن **سوره القیل**
 التظنی زبانه زدن آتش التجن دور کردن **سوره**
المغنی التجداد امیدن شب و دریا التوویع پرورد
 کردن یعنی دواع کردن **سوره الم نشره** الاشیاق
 کران بار کردن **سوره القیل** التین بجز التوویع است
 کردن **سوره العلق** التفع کشیدن و سوزانیدن
 و سیاه کردن التنادی التجم الزبانه و دروغ بانا
 واحد تازیانه **سوره القدر** لیل القدر شب انزله
 کردن کارها **سوره البینه** الاثفکاک حد اشدن
 و از اشدن **سوره الزلزال** التعللنا کرانها
 مرده کان و کجها **سوره العاديات** العدو و ویدن
 الفح او از نفس سعادن در وقت دویدن التقد الت
 زدن و در کار کسی فخل آوردن الاغارة غارة کرد

التبردم بریده ولی فرزند سورت **الی المذهب**
 الحطب نیزم الجندکردن المذهب سخت
 تافه سورت **الاخلاص** الفخریاه نیازمندان
 الکفوماته سورت **الفلق** الفلق سیده دم
 الفاسق شب تار یک الفوق تار یک شدن شب
 الوتوب در اهرن تار یک شب الففت و در میدان
سورة التوباس التوباس دیو و موسه کتبه
 یعنی اندیشه بود در دل آفتنده الجته بر بیان
 تم الکتاب الزمان بعون الله الملک البرهان
 شهر ذی الحجه عن ابراهیم بن سلیمان بن مولانا محمود

تم

عزیز الرحمن



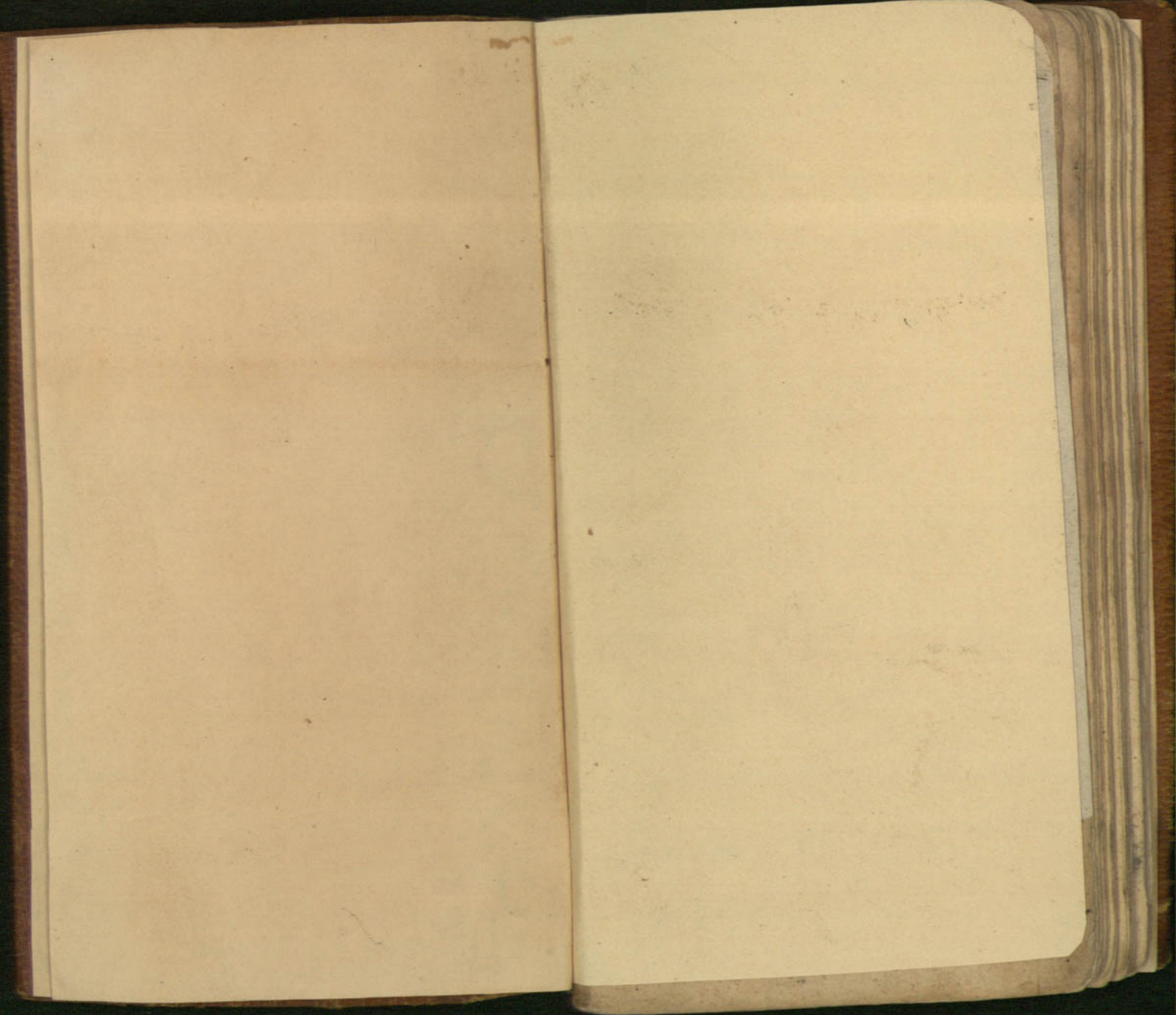
التبع کرد الوسوط والاسطه در میان شدن الفیوض
 ناسپاس التحصیل کرد کردن و پیدا کردن **سورت**
القارعة القارعات بر وانه **سورة العنكبوت** الزور
 والزیارت زیارت کردن المقرة کورستان المعایر
جماعت سورت الفجر الفجر روزگار و غار و ذکر **سورة**
الفجر الفجره بد کوئی المیزه عیب کتبه الفجر کرد
 کردن الفجر بد شرمون الحطم سکن الفجر بدین
کتبه سورت الفجر الم تراى ندانستى الفجر
 الفجر ضایع کرد و اندیکه ابا جیل کتبه ای مرغان
سورة الايات الايات ساز واری دادون
 قریش نام قبایست الزحی کویج کردن الشارینا
الصيف نایستان **سورة الدین** ارایت ای دای
 الحاحون قماش خان چون دیک و تبر و مانند آن
سورة الکوا الکوا بر نیکی بسیار و نام چو نیست
 در هشت الفجر شتر کشتن و بر سینه زدن و درین
 راست بر پشت دست چپ نهادن در عازن الفجر

التبردم

۲۰۰۲

۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱

...
 ...
 ...
 ...



1110

خط